

کانون کمونیسم

فوریه ۲۰۰۹

dniknam@online.no

نشریه کانون دفاع از کمونیسم

سر دبیر: داریوش نیکنام

۹

مطالب این شماره:

یک نوشته منتشر نشده از منصور حکمت:

فاصله حرف و عمل

جنجال بازندگان

ایرج فرزاد

متن سخنرانی منصور حکمت در
کنفرانس آلمان حزب کمونیست
کارگری ایران نوامبر ۱۹۹۹

هیاهویی با اهداف پنهان و ناسالم

جنجال و هیاهویی که بین رهبری حزب حکمتیست و محفل آذرین - مقدم براه افتاده است، فضای سالم بحث و جدل سیاسی را آلوده کرده است. بدترین شیوه های "افشاگرانه" در قالب صدور احکام غیر مسئولانه و الصاق جرم های اثبات نشده، بی ملاحظه به بازتعریف میدانهای "جدید" نوعی فعالیت مجازی سیاسی برای طرفهای منازعه انجامیده است. نیش و کنایه های تحقیر آمیز، استعارات نامانوس و مغلق ویژه چپ غیر اجتماعی و سکتی در این جار و جنجال به تمامی موج میزند. تصویر زشتی را که دوایر مهندسی افکار ضدکمونیستی سعی کرده اند به عنوان "زبان دیالوگ" و "ادبیات" متعارف و رایج بین انقلابیون و چپ و کمونیستها، معماری کنند، طرفهای این هیاهو تکمیل کرده اند.

برای چندمین بار ثابت شد اگر رسالت دفاع از آرمانها و آراء طبقات و اقشار دارا در فرهنگ شرق و اسلام زده در پوشش "مظلومیت و استضعاف" ناشی از سلطه غارتگران "خارجی" و امپریالیستی، بدست سکتهای غیر اجتماعی و مهجور و بی ریشه ای که این قیمومیت را در ردای کارگر پناهی، مارکسیسم و کمونیسم کارگری، نمایندگی نیابتی میکنند، بیافتد، چه ابهامات تیره ای بر اوماتیسم انقلابی و رادیکالیسم انسانی مانیفست و یک دنیای بهتر و دستاوردهای عظیم جنبش طبقه کارگر صنعت مدرن، سایه خواهد انداخت. این تعرض آرمانهای بورژوائی و خورده بورژوائی به مارکسیسم و کمونیسم و به درون صفوف طبقه کارگر و عقده ترکانیها و نفرت پراکنیهای کور ناشی از سرخوردگی و یاس و حرمان طبقات دارا و در حاشیه تولید سرمایه داری در ممالک "جهان سوم" و "غرب زده"، را نباید بی پاسخ گذاشت. باید از تعرض و دست درازی فرهنگ فتوا و شیون و خودزنی و جار زدن هتک حرمت مخالف سیاسی در ملا عام و پایوش دوزیهای شبه اسلامی، به بستر سوسیالیسم و علم و دانش و فرهنگ مدرن و تعقل و تفکر و احترام به شان و منزلت انسان،

قاپطعانه جلوقیری کرد.

اند، از یک جنس اند.

در میدان باز شده سیاست مجازی برای رزمندگان حزب حکمتیست، رهبری این غیر سیاسی گری، مجاهدات خود را "تلاشی برای ممانعت از تبدیل شدن یک سازمان سیاسی (کومه له) به شاخه سازمان اطلاعات در اپوزیسیون" [آذر مدرسی] نامگذاری کرده است. بسیار واضح است که وارد شدن بی محابا به این میدان، پنهان کردن تناقضات و عدم انسجامهای درونی در پس این جنجال، و "نظاھر" به وحدت و انسجام ناموجود در هر دو سوی این هیاهو است. این شیوه از جنس حاشیه ای تر مناسب انقلاب ایدئولوژیک سکتی و مجاهدینی، اما با ظاهری بیرونی است.

از سوی دیگر محفلی که تصمیم آنان برای کناره گیری از فعالیت انقلابی و کمونیستی با "خداحافظ رفیق" و "از منظر اژدها" پاسخ گرفت، به دلیل گیرانی و وزن "تنوری" های آنان در تزاها و سیاستهای حزب حکمتیست، از حاشیه و فراموشخانه سیاست واقعی و انقلابی، به متن سیاست مجازی دعوت شدند. کپی برداری از "رسالات" ایرج آذرین که حکم "پایان جنبش سرنگونی" و "سیر متعارف شدن رژیم جمهوری اسلامی" را "تنوریک" تر توضیح داده بود، به یک جدال و مسابقه و رقابت بر سر عبور از مبانی سیاسی و تاکتیکی و تنوریک کمونیسم منصور حکمت، بین آنان انجامیده است. تفاوت این است که یک طرف فعلا در این رزم، با ریا و تزویر سپر حکمتیسم را در دست گرفته است.

تاریخ یک پروسه است. استعفا و کناره گیری از فعالیت انقلابی و تحزب کمونیستی در آوریل سال ۱۹۹۹ ابتدا صریح و با موضع دفاع از جریان دو خرداد و تلاش ناکام برای تشکیل فراکسیون و اپوزیسیون دو خردادی طرح شد. محمل و پرچم "تنوریک" و سیاسی بعد از استعفا و در تقابل با بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری، سرهم بندی شد. ایرج آذرین حتی قبل از فاصله کنگره اول و دوم حزب کمونیست کارگری، کنار کشیده بود. تزاها رهبری حزب حکمتیست و سیاست هائی که چسپ درونی این حزب را در "درافرزده" های کورش مدرسی متبلور میکند، اگر چه نه با همان استدلال "آکادمیک"، که دستکم در سطح استنتاجهای سیاسی و تنوریک، از همان پرچم اختراعی مستعفیون نعل به نعل برگرفته شده اند. در تاریخ واقعی، این عبور سیاسی و تنوریک از مبانی کمونیسم کارگری در حزب حکمتیست، به پرچم سرهم بندی شده بعد از استعفای محفل گرامی آذرین - مقدم وصل است. وام گرفتن تحلیلهای تنوریک برخی از نویسندگان "رساله" و "تاز" های مستعفیون و ابراز مراتب قدردانی و تشکر رسمی و مستند از آنان توسط شخص کورش مدرسی در جنگ و جدل های خانگی، یک دهن کجی آشکار به کمونیسم کارگری و نویسنده "خداحافظ رفیق" و "از منظر اژدها" است. این "دلجونی"، نه یک امر شخصی، که بیان حرفهای نگفته و قورت داده شده همان وقتها در برابر بحث حزب و قدرت سیاسی و مبانی کمونیسم کارگری و شخص منصور حکمت اند.

این جدال و هیاهو، به غلط، از جانب برخی دوابر به عنوان جدل "درون خانوادگی" مدافعان و مخالفان کمونیسم کارگری و بر سر جایگاه و موقعیت شخص منصور حکمت تعبیر شده است. حقایق تاریخی نشان میدهند که هر دو سوی این جنجال، یکی با براه انداختن "نهضت" کناره گیری از فعالیت انقلابی و ادامه زندگی سیاسی تحت هویت غیر اجتماعی و موهوم و غیر واقعی و دیگری در سکوت مصلحت آمیز، با اصل مبانی سیاسی، تاکتیکی و تنوریک کمونیسم کارگری، مساله داشته اند. اسناد و تزاها و در افزوده های رهبری حزب حکمتیست، با مواضعی که در "رسالات" ایرج آذرین طرح شده

اما در عین حال وارد شدن سراسیمه رهبری حزب حکمتیست به این میدان جنجال، یک ارزش مصرف درونی هم دارد. مشکلات درونی و اختلافاتی که داشت سرباز میکرد، سرخوردگی و یاس از سیاستها در قیال جریان ۱۶ آذر و زیر سوال رفتن "گارد آزادی" و "تحول" آن به شعارنویسان نوع مجاهدینی و فقدان هر گونه پایگاه اجتماعی و "عرصه" فعالیت واقعی و قابل لمس چه در داخل و یا خارج کشور، و مهمتر از همه بیم از باز شدن روحیه انتقاد در برابر "سیاست آوردنهای" کورش مدرسی، به این "مانده آسمانی" نیاز داشت. در پس این جار و جنجال و هیاهو، مشکلات درونی را درز گرفتند و بهانه و فرصت برای نظاھر به انسجام درونی و مرمت و رفوکاری وارفتن "چسپ درونی" را در هوا قاپیدند و حتی خود در فراهم کردن این فرصت پیشقدم و میداندار شدند. این فضا هر اندازه غیر سیاسی تر و بدون رعایت حرمت سیاسی و شخصی طرف منازعه پیش رود، "جرات" وارد شدن به آن را از هر طرف ثالثی سلب میکند. مخالف خود را ابتدا در هیات "عضو فراکسیون نئوتوده ای" قرار میدهند تا رعایت هرگونه حس انصاف، منطق و رعایت حرمت جدال سیاستهای متفاوت و "غیر خودی" را از پیش ناممکن سازند. و این از خصوصیات یک سکت غیر سیاسی و شبه مذهبی است. با اینحال علیرغم این گرد و خاکها و جنجال آفرینیها و نزول این "برکت" و آیه دست ساز و تعمدی، لازم است بدانند که پوشش ردای عوامفریبانه حکمتیسم، ما را از تکرار مکرر این حقیقت که رهبری حزب حکمتیست زشت ترین رفتارها و شیوه های سکتی متضاد و متباین با مبانی کمونیسم کارگری را نمایندگی میکند، باز نخواهد داشت.

از طرف دیگر، میدان رزمی که برای عبور از کمونیسم کارگری و موازین و پرنسپهای آن، توسط جفت همزاد و در عین حال رقیب محفل آذرین - مقدم و رهبری حزب حکمتیست باز شده است، رهبری کومه له را در دفاع از تاریخ موجودیت و بستر مشترک مبارزاتی با منصور حکمت، لاقل تا زمان جدائی کمونیسم کارگری در متن جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱، ناتوان و عاجز و زمین گیر کرده است و به محفل آذرین - مقدم میدان داده است تا سازمان کومه له را به عنوان پشت جبهه تزاها دو خردادی و سوسیالیسم محافظه کار و غیر انقلابی به خدمت بگیرد. این بی تفاوتی در برابر کمونیسم و بسنده کردن به موقعیت "چپ کرد" و "تشکیلات داری بهر قیمت" آنهم در اردوگاههای تحت سلطه احزاب ناسیونالیستی و عشیره ای کردستان عراق، محفل مذکور را طلبکار و جری تر کرده است و به خارج کردن آنان از حاشیه و انزوا در دنیای سیاست غیر اجتماعی و غیر انقلابی، کمک کرده است.

بالاخره چه وقت، در چه موقعیتی و چگونه سرانجام رهبری کومه له حاضر است که نه بطور درگوشی و پنهان، که رو به جامعه، بطور علنی، صریح و شفاف و بی پرده حساب خود را از محفل منحن آذرین - مقدم جدا کند و تفاوت خود را با سیاستهای غیر انقلابی و غیر کمونیستی و عافیت طلبانه و دو خردادی این جماعت بیان کند؟ چه هنگامی رهبری کومه له به صراحت رو به جامعه اعلام میکند که تشکیلات کومه له ماتریال آزمایشگاهی تزاها دو خردادی و میدان نفرت پراکنی علیه منصور حکمت و کمونیسم کارگری و زمین بازی تزاها ضدانقلابی ایرج آذرین خواهد بود؟ هیاهو و جار و جنجال موجود، متاسفانه این نوع لجوج اپورتونیسم سکوت و مماشات با سیاستهای سوسیالیسم محافظه کار و ارتجاعی را، لجوج تر و ساکت تر کرده است. قدری شهامت نشان بدهید و سیاست همیشگی، خود را به بی خبری زدن و "این نیز بگذرد"، یکبار برای همیشه پایان بدهید. تخمیر سیاستهای آذرین - مقدم، برخلاف انتظار و توهمات رهبری

فاصله حرف و عمل *

رفقا!

امروز میخواهم در باره نتایج پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب با شما صحبت کنم. این یک گزارش رسمی نیست. بلکه من بر مساله ای انگشت میگذارم که محور اصلی مباحثات پلنوم و روح کلی آن را تشکیل می داد. این مساله بسیار مهمی است و انتظار دارم همه رفقا بدقت به آن توجه کنند، بکشند آن را عمیقاً درک کنند و درجه آمادگی و انرژی خود را برای پیشبرد و عملی کردن راه حلی که پلنوم برای حل این مساله در دستور ما گذاشته است بسنجند و قضاوت کنند. پس از این صحبت ها هر رفیق باید بتواند برای خود روشن کند که تا چه حد آماده است که یک مبارز پیگیر در راه غلبه بر این مساله باشد.

اما این مساله چیست؟ برای توضیح بهتر این مساله اجازه بدهید به یک دوره تاریخی دیگر، به حزب بلشویک پس از کسب قدرت بازگردیم و گفته ای از لنین را نقل کنم. وضعیتی که او تصویر میکند از برخی جهات بی شباهت به وضع امروز ما نیست.

لنین در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) به کنگره یازدهم در سال ۱۹۲۲ (یعنی آخرین کنگره ای که لنین در آن شرکت کرد) چنین می گوید:

"یکسال گذشته است. دولت در دست ما بوده. اما آیا تحت سیاست اقتصادی نوین (نپ) این دولت طبق شیوه ما عمل کرده است؟ خیر. ما نمیخواهیم این را اذعان کنیم اما واقعیت دارد. پس چگونه عمل کرده است؟ این ماشین آنجا که ما میخواهیم نمی رود، بلکه به جایی میرود که مثنی سرمایه دار خصوصی و سفته باز غیر قانونی و غیر علنی که معلوم نیست از کجا نازل شده اند آن را می برند. ماشین کاملاً و چه بسا بهیچوجه در آن جهتی سیر نمی کند که آدمی که پشت رل نشسته است تصور می کند. شما کمونیست ها، شما کارگران، شما بخش آگاه پرولتاریا که به اداره امور دولت پرداخته اید، چنان کنید که دولتی که در دست دارید طبق شیوه شما عمل کند".

لنین در اینجا از این حرف میزند که حزب بلشویک، ۵ سال پس از کسب قدرت و یکسال پس از طرح سیاست اقتصادی نوین، بر ماشین دولتی، یعنی ابزار اجرای نقشه های اجتماعی اش، کنترل ندارد. دولت ابزاری است که براه خودش میرود و در جهتی خلاف آنچه که بلشویکها که پشت فرمان آن نشسته اند میخواهند، حرکت می کند. در تمام طول این گزارش لنین میکوشد نشان دهد که چکار باید کرد تا این ماشین در جهتی حرکت کند که بلشویکها یعنی کمونیست ها و کارگران آگاه میخواهند.

همه ما امروز میدانیم که این ماشین بالاخره به سمتی که بلشویکها می خواستند نرفت و برسر جنبش کمونیستی و کارگری جهان چه آمد.

من فکر میکنم که ما امروز (نه از لحاظ کمی، بلکه لاف از لحاظ کیفی) در شرایط مشابهی قرار گرفته ایم. یعنی باید تعیین کنیم که

کومه له، در نهایت حتی به نفع روحیه "تشکیلات داری" نیست. عدم قاطعیت انقلابی با خط سازمان زحمتکشان و در پیش گرفتن مماشات و سازش و سکوت، سرانجام به سر برآوردن فراکسیون که آشکارا به اقرار رهبری کومه له، "خط جدائی" را در پیش گرفتند، منجر شد. وقتی تخمیر سیاستهای محفل آذرین - مقدم در اثر خودداری از تقابل صریح سیاسی در درون کومه له، به مرز گرفتن نیرو و تلاش برای تشکیل فراکسیون رسما پرو دوخردادی و نفرت کور علیه منصور حکمت سیر کند، آنوقت دیگر بسیار دیر است. پس است دوستان عزیز! کومه له و ماتریال انسانی آنرا از آزمایشگاه سیاستهای ناسیونالیستی و قومی و دوخردادی خارج کنید. اگر انسجام و حفظ تشکیلات هم امر شما باشد، راهش کوتاه آمدن در مقابل پیشروی های خزنده گرایشات غیر کمونیستی، ناسیونالیستی و عافیت طلبان غیر انقلابی و کارگر پناهی سالوسانه اشرافی و بورژوائی نیست.

این میدان جدید "فعالیت" بدون حذف شدن وزنه سیاسی حزب کمونیست کارگری و انشقاق و تکه پاره شدن آن پس از مرگ منصور حکمت، محال بود باز شود. رقیق شدن رادیکالیسم افراطی کمونیسم کارگری در تکه های بجا مانده به نام کمونیسم کارگری و حکمتیسم، و میداندار شدن سیاستها و تزهایی که در مقاطع مختلف تاریخ کمونیسم سی سال اخیر ایران، همواره در سکوت و یا در حاشیه بوده اند، فضا را برای معرفی عقب مانده ترین و راست ترین نوع ناسیونالیسم چپ، به نام کمونیسم کارگری فراهم کرده است. این جار و جنجال و یورش به مبانی و پرنسپهای کمونیسم کارگری و هتک حرمت مخالف سیاسی، بدون آویزان شدن سایه سنگین این ابهام بر مبانی و موازین و پرنسپهای انسانی کمونیسم کارگری، ممکن و مقدور نبود.

ما اعلام میکنیم که هر دو جبهه این جنگ مشترک عبور کنندگان از کمونیسم منصور حکمت، هیچ ربطی به کمونیسم کارگری ندارد و پاپوش دوزی و پرت کردن اتهامات سنگین و اثبات نشده سیاسی از قبیل "تبدیل شدن کومه له به شاخه سازمان اطلاعات در اپوزیسیون" در سنتها و پرنسپهای کمونیسم کارگری مذموم و مطروندن. جامعه باید کمونیسم کارگری و مبانی آنرا در ادبیات آن که خوشبختانه مستند و مکتوب شده اند، بشناسد و تفاوتهای آن با انواع درونی و بیرونی ناسیونالیسم چپ و انواع کمونیسمهای بورژوائی و خورده بورژوائی را با خود این ادبیات محک بزند و قضاوت کند.

ما قاطعانه در برابر تصویر معوجی که از کمونیسم کارگری ارائه میدهند، ایستاده ایم و تمامی کمونیستها و انقلابیون شریف و آزادیخواهان را فرامیخوانیم که کمونیسم معاصر ایران را از زبان و به قلم بنیانگذار آن، منصور حکمت، بشناسند و در برابر "درافزوده" ها و تعابیر و تفاسیر دستکاری شده و جعلی ای که به نام کمونیسم کارگری و حکمتیسم به بازار روانه میکنند، بیش از هر زمان دیگری حساس بمانند. نباید اجازه داد که انواع ناسیونالیسم چپ و خرده سکتیهای غیر کمونیسم کارگری، در لباس "جانشین" و میراث دار بنیانهای کمونیسم کارگری و حکمتیسم، به ذهنیت نسلی که در تاریخ سی سال اخیر ایران و جهان یا دخیل نبوده است و یا مطلع نیست، قالب شود. این خطر جدی است. آن را باید جدی گرفت و با شجاعت به مصاف آن رفت.

نیمه اول فوریه ۲۰۰۹

کانون دفاع از کمونیسم



ماشینی که برای اجرای نقشه های ما در دست ماست بسمت مورد نظر ما می رود یا نه و اگر نمی رود چکار باید بکنیم که برود. این ماشین، تشکیلات ماست. اگر در این تلاش موفق نشویم، آنگاه عاقبت حزب بلشویک به نحوی عاقبت ما را هم جلوی چشمان ما ترسیم می کند. لنین می گوید که بین حرف و برنامه و نقشه بلشویکها با عمل آنها شکاف افتاده است.

ما نیز امروز در شرایطی قرار گرفته ایم که بین حرف و نقشه و برنامه ما با عمل ما فاصله ای جدی هست. لنین می گوید که من نمی دانم کدام مثنی سرمایه دار خصوصی سفته باز ماشین دولتی را به آن جهتی می برند که می رود. ما نیز امروز باید تعیین کنیم که کدام نیروها و گرایشات واقعی سازمان و تشکیلات حزبی ما را به جهتی می برند که خلاف میل ماست.

این مساله جدی امروز ماست. پلنوم کم حزب این مساله را محور بحثهای خود قرار داد و عزم جزم کرد که این فاصله را از میان بردارد. این مساله نیازمند توجه جدی همه رفقا است، زیرا از میان بردن فاصله حرف و عمل ما، خود هنوز یک قصد و نقشه است که نباید روی کاغذ بماند.

فاصله حرف و عمل ما چیست؟

ممکن است در ابتدای امر بنظر برخی رفقا این فاصله زیاد مهم جلوه نکند. آخر مگر نه اینست که ما انسانهای انقلابی و مبارزی هستیم که با ایمان پا در این راه گذاشته ایم؟ چرا. اما لنین هم وقتی از این فاصله در حزب بلشویک سخن میگوید، انقلابی بودن و صادق بودن بلشویکها را منکر نمی شود. او میگوید وقتی نگاه میکنیم، بلشویکهای کمونیست، آرمانخواه و انقلابی را می بینیم. لنین همه آنها را پیگیر و صادق میخواند اما در همان حال میگوید که به اعتقاد او باید (بجز کمیته اجرایی شوراهای سراسری کارگران که مصونیت سیاسی دارند) بقیه افراد حزبی و کارمندان دولت را ۶ ساعت حبس کرد. جرم آنها اینست که نتوانسته اند آرمانها، ایده ها، برنامه ها و نقشه هایشان را عملی کنند و به آن جامه واقعیت ببوشانند.

اما فاصله حرف و عمل ما در چه چیز خود را نشان میدهد. دو سال است (از کنگره سوم کومه له) که ما رسماً پرچم مارکسیسم انقلابی را بر سر در تشکیلات خود آویخته ایم و اکنون ۴ ماه است که حزب کمونیستی بوجود آورده ایم که خود را در اساننامه اش حزب سیاسی طبقه کارگر سراسر ایران می نامد (حال کاری به مبارزات و موجودیت مارکسیسم انقلابی از قبل از قیام بهمن تا کنگره ۳ ندارم). این دستاورد بزرگی است. اما طبقه کارگر بخاطر این به ما مدال نمی دهد. زیرا ما را با امثال پیکار و رزمندگان و مجاهد خلق مقایسه نمی کند، اینها اساساً جایی در تاریخ مبارزات طبقه ما ندارند. ما را با اهداف و برنامه ما، با گفته هایمان قضاوت می کنند. ما را با دنیایی که می خواهیم بر روی زمین بر پا کنیم می سنجند. بدیهی است که توقع داشته باشند که ما متناسب با ضروریات اجرا و عملی کردن برنامه ما نیرومند و اصولی و محکم باشیم. و هر کمی و کاستی و انحراف از این درجه اصولی بودن و نیرومند بودن را به حساب تقصیر ما می نویسند. خود ما هم باید خود را اینگونه قضاوت کنیم.

بنابراین اولین جایی که فاصله حرف و عمل ما خود را نشان میدهد، روی کاغذ ماندن برنامه سیاسی و طبقاتی ماست. ما می گوییم که حزب کارگران و زحمتکشان هستیم، اما در واقعیت امر پیوند ما با کارگران و زحمتکشان به سختی رشد میکند. البته ما رشد

میکنیم، اما مساله بر سر شتاب این رشد است. اگر ما با سرعت یک کیلومتر در ساعت حرکت کنیم، قطعاً جلو می رویم، اما هرگز به قطاری که با سرعت ۱۰۰ کیلومتر در ساعت حرکت میکند نمی رسیم، و اگر مقصود ما در آن قطار باشد، آنگاه به مقصودمان نمی رسیم. بنابراین آمارهای ۱۰٪ و ۳۰٪ و ۵۰٪ برای پیشروی ما کافی نیست، ما را با هدفمان که دگرگون کردن جهان است می سنجند. ما در برنامه خود گفته ایم که می خواهیم جهان را دگرگون کنیم. می گوییم می خواهیم نظم نوینی برقرار کنیم که نیروهای مولده ای را که در جامعه سرمایه داری به بند کشیده شده، به حرکت در آورد. بسیار خوب اما میدانید این نیروهای مولده یعنی چه؟ یعنی تمام صنایع و موسسات تولیدی غول آسای جهان امروز، یعنی تمام شبکه عظیم حمل و نقل جهانی، یعنی صدها میلیون انسان، یعنی همه شاخه های علوم و صنایعی که جهان امروز را سر پا نگهداشته اند. ما می گوییم می خواهیم همه اینها را آزاد کنیم و در نظم نوینی سازمان دهیم. بسیار خوب، اما اگر کسی بما برسد و این را بشنود به ما نمی گوید: "پس لطفاً اول نشریه خودتان را خوب سازمان بدهید، ارتباطاتتان را سازمان بدهید ببینیم چگونه است و بعد جهان امروز را که هر روز میلیونها تن محصول را جابجا می کند تحویل بگیرید." کسی که می خواهد جهان را دگرگون کند باید از همین امروز آثار این توانایی در پیشانی اش ظاهر شده باشد. بچه فیل هم از بچگی شبیه فیل است. بتدریج تبدیل به فیل نمیشود. آن سیاست انقلابی ای که نشان میدهد ما میتوانیم جهان را دگرگون کنیم امروز باید خود را در ما نشان بدهد. اما متأسفانه این نشانه ها در ما کم است. کسی که به آن اهداف عالی متعهد شده باشد یک روز و یک ساعتش هم با ما فرق میکند.

این واقعیتی است که نظرات و اهداف اعلام شده ما خود نشانه ای مهم از آینده پیروزمند ماست. این کاملاً درست است و نباید از یاد ما برود. اما کافی نیست. اگر این نظرات و اصول روی کاغذ بماند، به عمل تبدیل نشود، آنگاه ما هیچ گواه زنده ای نخواهیم داشت برای اینکه به توده ها نشان دهیم که راهی که آنها را میبریم راهی واقع بینانه است، عملی است، خیال پروری و رویاپردازی انقلابی نیست. ببینید، امروز در هیچ رشته ای نیست که ما خود را از بورژوازی بهتر سازمان داده باشیم و از امکانات خود بهتر استفاده کنیم به نحوی که مثلاً بتوانیم بگوئیم:

"درست است که بورژوازی بی سیم و رادیو و دستگاه چاپ درست کرده است، اما ما از این ها استفاده ای میکنیم که به عقل بورژوازی نمی رسد. درست است که بورژوازی انسانها را جمع میکند و برای انجام امور جامعه اش سازمان میدهد، اما ما از کم دانش ترین، محروم ترین و آموزش ندیده ترین انسانها، افرادی مجرب می سازیم و به نحوی سازمان شان می دهیم که کارایی شان از متخصصان، مدیران و پرفسورهای بورژوازی بالاتر است." نه، ما امروز هنوز چنین ادعایی نمی توانیم بکنیم. واقعیت عکس این را نشان میدهد. تیز هوش ترین، فکورترین و فداکارترین انسانها به صف ما می پیوندند. اینها قابل ترین و شریف ترین انسانهای جامعه اند، زیرا آگاهانه راه مبارزه علیه استثمار و ستم را برگزیده اند. در صفوف ما متخصص و دکتر و مهندس آموزش دیده کم نیست، اما در مواردی به اندازه یک اداره بورژوایی از نیروی افرادی در این سطح استفاده نمی کنیم. نمی توانیم آنطور که باید سازمان شان بدهیم که نیروی خود را براستی در خدمت انقلاب آزاد کنند.

خیلی از حرف های ما روی کاغذ می ماند. در هوا موج می زند و بر زمین نمی نشیند. می گوییم دلسوز توده ها هستیم، اما عجباً که باید برای روی آوری به توده ها و حتی جلوگیری از خشونت با آنان

کوشد از درون سازمان ما اطلاعات بدست بیاورد. این هدف و سیاست بورژوازی است. این مقصد بورژوازی است. اما ماشین سازمانی ما خود گاهی به همان طرف می‌رود. ما می‌گوییم امنیت و اسرار سازمان را باید قاطعانه حفظ کرد. اما آن واحد سازمانی که به درستی از رمز استفاده نمی‌کند، آن رفیقی که در خیابان رفع تعقیب نمی‌کند، آن کمیته ای که به موقع رهنمود و آموزش امنیتی نمی‌دهد، آن عضوی که در حفظ اسرار و نشریات داخلی و ولنگاری می‌کند و اطلاعات سازمانی و اسم واقعی رفقای مخفی را به سادگی در یک گپ محفلی بازگو می‌کند، عملاً و ناخود آگاه کار بورژوازی را برای او تسهیل می‌کند. لاقلاً بگذارید بورژوازی مفت و مجانی به هدف خود نرسد. واحد سازمانی و رفیق ولنگار ما کاری می‌کنند که ماشین عملاً در خدمت هدف و سیاست و مقصد بورژوازی حرکت کند. بجای حفظ اسرار سازمانی که سیاست پرولتاریا است، لو رفتن اسرار که سیاست بورژوازی است می‌نشیند.

بورژوازی از بام تا شام و با هزار هزینه تقلاً میکند که نشریات ما بدست زحمتکشان نرسد. امکانات چاپخانه علنی را از ما می‌گیرد، تا نشریات ما با کیفیت بد و با تاخیر به دست کارگران برسد. او می‌خواهد کیفیت، دامنه و سرعت پخش نشریات ما را به شدت کاهش دهد. این سیاست بورژوازی است. پس آن واحد سازمانی و رفیقی که نشریات را گوشه ای در مقر می‌اندازد، در چاپ آن، در توزیع آن، در توضیح مقالات آن برای کارگران، در گسترش دامنه پخش آن و غیره ولنگاری می‌کند، مفت و مجانی و از سر نا آگاهی (که خادم همیشگی بورژوازی است) کار بورژوازی را برای او تسهیل می‌کند. پخش نکردن نشریات، ولنگاری در حفظ امنیت، اسرار و اطلاعات سازمانی و غیره مثالهای فنی ای است که به روشنی منظور مرا بیان می‌کند. اما موارد سیاسی اهمیت بسیار برجسته تری دارد:

بورژوازی ما را دستگیر و اعدام می‌کند تا به کار متشکل ما ضربه بزند. ما را از فعالیت متشکل و از مبارزه دوشادوش همسنگران خود محروم کند. خوب واحد سازمانی که قابلیت افراد را به دقت بررسی نمی‌کند و آن را از سازمان یابی محروم می‌کند، واحدی که افراد را سر می‌دواند و امروز به فردا می‌کند، واحدی که نقاط ضعف رفقای سازمانی را برطرف نمی‌کند تا از سازمانیایی موثرتری برخوردار شوند هم عیناً همین کار را می‌کند. هدف و نیت متفاوت است، اما نتیجه عملی پیش رفتن سیاست بورژوازی است. بورژوا پلیس و مذهب و ده ها نهاد دیگر برای تفرقه افکنی در میان کارگران دارد. پول خرج اینها می‌کند، از سود سرمایه اش مایه می‌گذارد. اما ما نه فقط سازماندهی توده های طبقه خود، بلکه سازماندهی فعالین تمام وقت خود را با "وجدان راحت" پشت گوش می‌اندازیم، به این ماه و ماه بعد موکول می‌کنیم!

بورژوازی اصول و موازین کار کمونیستی را تحریف می‌کند، و به اشکال مختلف مانع می‌شود تا شیوه تبلیغ کمونیستی، ترویج و سازماندهی کمونیستی، اعمال حاکمیت کمونیستی، مناسبات درون تشکیلاتی کمونیستی، رهبری کمونیستی، تثبیت شود و نیروی طبقه کارگر را آزاد کند و به حرکت در آورد. هر کس که از اتخاذ این شیوه ها، از تعهد به اصولی که خودش آنها را اصولی صحیح اعلام کرده است، طفره می‌رود، در عمل کار بورژوازی را برای او تسهیل می‌کند.

مثالهایی که زدم ابداع جامع نیست. اما کافی است برای اینکه بفهمیم این مساله شوخی نیست. فاصله حرف و عمل ما باید از میان برود، حرف طبقاتی ما باید در هر زمینه به اجراء در آید. باید علیه هر مانعی که باعث می‌شود بجای عمل ما، عمل طبقاتی دیگری جایگزین

قطعنامه صادر کنیم! می‌گوییم آگاهگری کار ماست. اما هیچ ماشین آگاهگری را سازمان نداده ایم که دائماً، بطور روزمره و وقفه ناپذیر کارگران را آگاه کند. می‌گوییم کمونیست ها سازمانده اند، اصولاً کمونیست خود را در هنر سازماندهی معنی می‌کند، اما کدام کادر را تربیت کرده ایم که به اندازه فرماندار یک شهر کوچک سازمانده باشد، یعنی به اندازه کسی که یک شهر ۲۰۰ هزار نفره در یک جامعه بورژوازی را در خدمت منافع طبقه خودش اداره می‌کند.

حرف ما با عملکرد ما فاصله دارد. عیناً حالتی است که لنین تصویر می‌کند. باید کاری کنیم که ماشین به سمتی برود که ما می‌خواهیم، به سمتی که اصول، اهداف و نقشه های ما حکم می‌کند. بگذارید صریحاً بگویم، اگر به این سمت نرود پیروزی بدست نخواهد آمد، ما پیشروی می‌کنیم بی آنکه پیروز شویم و لذا امر طبقه کارگر زمین می‌ماند. پیروزی طبقه کارگر نمیتواند نسبی باشد. پیروزی کمونیست ها باید پیروزی مطلق باشد. زیرا برای کسب کامل قدرت توسط طبقه کارگر مبارزه می‌کنند. صد بار هم که ما کمونیستها کمک کنیم، تحولات نسبی در جامعه پدید آید، حکومتهای بورژوازی جابجا بشود، مصدقی بیاید و برود، هنوز خیری به طبقه کارگر نرسیده است. طبقه کارگر نه با تغییر نسبی اوضاع (که همواره ناپایدار است) بلکه با پیروزی مطلق طبقه خود به هدف می‌رسد. پس ما که برای کل این پیروزی مبارزه می‌کنیم باید دستگاهی بسازیم که همه وظایف ما را به پیش ببرد. یک ذره به هدف نزدیک شدن به درد ما نمی‌خورد. از ما "انسانهای مبارزی که بهرحال کارشان به نتیجه نرسید" می‌سازد. تجربه حاکمیت رویونیسم پس از قدرت بلشویکها اثبات می‌کند که باید "کار را تمام کرد" و لذا باید دستگاهی برای تمام کردن کار ساخت.

فاصله حرف و عمل ما را بسیاری از رفقا می‌دانند، در کار خود و دیگران می‌بینند و هر روز از آن شکایت می‌کنند و تذکر می‌دهند. این چیزی نیست که من بخواهم اینجا اثبات کنم و یا در مقابل دستاوردهایمان قرار بدهم. اما تاکید من بر این است که این دستاوردها به تنهایی ابداع کافی نیست، ما باید برای پیروزی، برای آنکه شکست های پیشین جنبش طبقه کارگر تکرار نشود، فکر جدی بحال این مساله بکنیم.

فاصله حرف و عمل ما عمل طبقات دیگر است

امروز فاصله حرف و عمل ما با چه چیز اشغال میشود؟ یا بعبارت دیگر وقتی حرف ما عمل نمی‌شود آیا هیچ عملی صورت نمی‌گیرد؟ آیا شکایت من از این است که حرف هایمان عمل نمی‌شود؟ اینطور نیست. در واقعیت فاصله حرف و عمل ما را عمل طبقات دیگر پر می‌کند.

لنین نمی‌گوید که "این ماشین خوب کار نمی‌کند، راندهایش بالا نیست، آهسته حرکت می‌کند و اینکه متوقف مانده است." او می‌گوید این ماشین در جهت طبقات دیگر، در جهت مثنی سرمایه دار، حرکت می‌کند. رفقا، ما در جهانی طبقاتی زندگی می‌کنیم. همه چیز مهر طبقاتی می‌خورد. اگر حرف ما عملی نشود، یعنی حرف دیگری دارد عملی میشود. حرف طبقه ای دیگر. بگذارید مثالهایی بزنم:

بورژوازی میلیونها تومان خرج می‌کند، صدها و هزارها مزدور پرورش می‌دهد که امنیت، تشکیلات ما و ادامه کاری آن را به خطر اندازد. ده ها نفر را به تعقیب اعضای سازمان ما می‌فرستد، خرج تسلیحات نظامی می‌کند و کشته می‌دهد که ما را بکوبد، می

شود، مبارزه کرد. این مبارزه به اندازه مبارزه با دشمن آشکار و رو در رو مهم و حیاتی است. این مبارزه حتی مستلزم قاطعیت و فداکاری بیشتری است. زیرا در این عرصه ما برای گسستن بندهای نامرئی ای مبارزه میکنیم که ما را اسیر خود ساخته است و عقب ماندگی و درجا زدن را به ما تحمیل میکند.

چه عواملی پراتیک عقب مانده و

غیر کمونیستی را به ما تحمیل میکنند؟

عامل اول نیروی عادت است. ما از چنگال نیروی عادت رها نشده ایم. ما از جهان نو سخن می گوئیم، اما در کار سازمانی، آن روشهایی که بنظر ما با "عقل جور در می آید"، روشهایی که در کار روزمره "بدر می خورد" روشهایی است که بصورت عادت و بدون نقد از جامعه بورژوایی به ارث برده ایم. ما در سازماندهی، در روشهای عملی فعالیت از تصمیم گیری تا آرایش نیروهای سازمانی، و در اخلاقیات فردی و سازمانی از عادات و اخلاقیات موجود جامعه تبعیت می کنیم. ما در عمل به سنت هایی متکی می شویم که نشانه ای از جامعه نوین فردا و عنصر آگاه پرولتری در آن نیست. سنت هایی که به طبقات مرده و مدتها ناحق شده تعلق دارند. ما با اتکاء به این سنت ها کارمان را "راه می اندازیم". این نیروی عادت عقب مانده، که هر روز بارها در فعالیت همه ما خود را نشان میدهد، عاملی است که افق دید و توان ما را محدود میکند. عاملی است که مانع عملی شدن برنامه و سیاست های ما میشود. ما در زمینه کار سازمانی از بسیاری جهات به سازمانهای خرده بورژوایی عقب مانده، نظیر مجاهد و غیره، تشابه پیدا می کنیم. ما کمتر به جستجوی راه ها و شیوه های جدید، استفاده فعال و خلاق از امکانات، درک اشکال انقلابی سازماندهی در عرصه های مختلف از کار فنی تا کار ارتباطاتی و سیاسی و غیره، می پردازیم. همان اموری که برای یک بورژوا غیر ممکن بنظر میرسد، برای ما هم غیر ممکن جلوه گر میشود. کمتر جسارت انجام اقدامات پایه ای، ریشه ای و "بزرگ" را در خود می یابیم. ما از سنت های رایج تبعیت می کنیم. حال آنکه برنامه انقلابی ما باید با شیوه های انقلابی و پیشرو عملی شود. شیوه هایی که با منطق و دیدگاه انقلابی و پیشرو ما تناسب داشته باشد عملی ترین شیوه ها برای تحقق اهداف ماست.

عامل دوم، عاملی سیاسی است که باید بخوبی آن را بشناسیم. این عامل وجود انقلابیگری غیر پرولتری در جامعه و نفوذ دانمی آن در صفوف ماست.

جنبش کمونیستی در هیچ جای جهان با یک جنبش کارگری صاف و پاک و خالص و سر تا پا پرولتری روبرو نیست. جنبش طبقاتی همواره در دل یک اجتماع شکل میگیرد و هر جنبش پرولتری در جامعه با خود طبقات دیگر را نیز به میدان می کشد. طبقات دیگر با خود "انقلابیگری" خود، عادات خود، گرایشات و تمایلات خود را می آورند و تبلیغ و تقدیس می کنند. این انقلابیگری غیر پرولتری در کنار انقلابیگری پرولتری جا خوش می کند و مدام مقولات، مفاهیم و ارزش های خود را به درون صفوف طبقه کارگر می ریزد. ارزش های پرولتری با ارزش های خرده بورژوایی گاه مخلوط و مخدوش میشوند. مرز جانبازی در راه انقلاب پرولتری با شهادت طلبی خرده بورژوایی کمرنگ میشود. دمکراتیسم پیگیر طبقه کارگر با لفاظی های دمکراتیک طبقات مدافع مالکیت خصوصی و استثمار بورژوایی در جوار هم قرار میگیرند و گاهی با هم اشتباه گرفته میشوند. واقعیت مدام سایه افکار و سنت های ناشی از "انقلابیگری"

افشار غیر پرولتر را، که در حفظ بنیاد مالکیت خصوصی ذینفعد، بر صفوف ما می گستراند. حمله همه جانبه و بنیان کن به این سنت ها و مفاهیم و ارزش های غیر پرولتری همواره ساده نیست، زیرا اینها در نزد توده های وسیع بهرحال از احترامی برخوردار می شوند. در چنین شرایطی وظیفه حزب پرولتری این است که مرز خود را با این انقلابیگری غیر پرولتری، با این افکار، مقولات و ارزشهای بظاهر انقلابی به روشنی ترسیم کند. حزب کمونیست در یک جنبش دمکراتیک همواره تحت خطر آلودگی به این افکار است. اگر انقلاب فقط به صف کارگران سوسیالیست منحصر می شد، اگر همه مردم زحمتکش در کوچه و خیابان فریاد می زدند "مرگ بر مالکیت خصوصی" آنگاه حفظ استقلال پرولتاریا هنری نبود. اما چنین اوضاعی در جامعه واقعی یک خیال است. انقلاب توده های وسیع را به میدان می کشد و با آنها راه را برای اشاعه ایده ها و تمایلات خرده بورژوایی باز می کند. تمام اهمیت آموزش لنین، تمام جوهر انقلابی - طبقاتی حزب لنینی، اینست که ما را به حفظ استقلال سیاسی و طبقاتی پرولتاریا متعهد میکند. حزب باید در میان این دریای توهمات و تمایلات غیر پرولتری اهداف مستقل خود را به شیوه مستقل خود به پیش ببرد و در این میان جنبش های دمکراتیک و همگانی را نیز به پیروزی رساند. حزب باید این جنبش ها را به جلو ببرد بی آنکه اهداف این جنبش را با اهداف غایی خود اشتباه بگیرد، بی آنکه خود را حرس کند و در چهار چوب محدود این جنبش ها مقید سازد. تجربه جنبش چپ ایران در سالهای اول انقلاب حاکی از پشت کردن به این درس اساسی مارکس و لنین است. همه برای سقوط شاه به حرکت در آمدند، "کمونیستها" هم بی آنکه کلامی از لغو مالکیت خصوصی به زبان آورند تنها همان شعارهای همگانی را تکرار کردند. سازمانهای پوپولیست فاقد درک روشنی از اهداف نهایی جنبش طبقاتی کارگران بودند. آنها در عوض حداکثر تلاش می کردند در هر مرحله جنبش همگانی عملی پیگیرترین عنصر همان مرحله باشند و همواره اهداف طبقاتی پرولتاریا را با این اهداف مرحله ای اشتباه گرفتند و مخدوش کردند.

اما این موضوع چه ارتباطی با بحث امروز ما دارد؟ واقعیت این است که ما هم تا حدود زیادی اهداف سوسیالیستی، انسان ساز، زیبا و انقلابی خود را بایگانی می کنیم و در عمل، آنجا که به سازماندهی هر روز کار انقلابی دست می زنیم، به انقلاب و جنبش موجود محدود می شویم به آن تمکین می کنیم. ما می گوئیم کمونیست هستیم، می خواهیم کمونیست مبارزه کنیم و کمونیست بمیریم، اما وقتی خوب نگاه می کنیم می بینیم ۵ سال است که ۹۰٪ انرژی ما صرف امور جنبش همگانی و دمکراتیک و معضلات آن می شود. در کنگره ها و نشست های رسمی سازمانی با سرود انترناسیونال و سوگند به کمونیسم کار خود را پایان می دهیم، اما به مجرد اینکه پا به عرصه عمل می گذاریم، توازن قوا در جنبش دمکراتیک، این یا آن امر محدود و موضعی، شیوه برخورد این یا آن سازمان به ما، فلان مساله تدارکاتی و غیره تمام مشغله ما را تشکیل میدهد. عملا این ما نیستیم که جنبش را به جلو می بریم، این جنبش است که ما را با خود می برد. یک کمونیست برای جنبش نقشه می ریزد و آن را به سمت اهداف خود هدایت می کند. ما می خواهیم طبقه کارگر برخیزد، در همین عمر من و شما برخیزد، بنابراین کار دانمی ما، کار نقشه مند ما اساسا باید در این جهت باشد، اما آنچه عملا همه انرژی رفقای ما را به خود می بلعد، رتق و فتق امور جاری یک جنبش معین است. اعم از اینکه این جنبش ملی دمکراتیک خلق کرد باشد یا جنبش دمکراتیک در سراسر ایران علیه دیکتاتوری و امپریالیسم. ما باید در اهداف انقلابی خود در عمل تخفیف ندهیم، و انرژی خود

"متن دست نوشته تیترو ندارد. این متن از روی دست نوشته منصور حکمت، که در آرشیو شخصی او موجود است، تایپ شده است. منصور حکمت در اواخر پانیز یا اوایل زمستان ۱۳۶۲ در مقر حزب کمونیست ایران در "شین کاوه" کردستان برای اعضاء و فعالین حزب یک سخنرانی کرد به نام "فاصله حرف و عمل" که به مباحث بسیاری دامن زد و بسیار مورد ارجاع قرار گرفت. منصور حکمت در کنفرانس کمونیسم کارگری در انجمن مارکس در سال ۲۰۰۰ دگر بار به این مساله اشاره می کند. متن این سخنرانی هیچگاه منتشر نشد، نوار آن نیز در آرشیو منصور حکمت موجود نیست."

تیترو که منصور حکمت در اشاره به این سخنرانی برای آن انتخاب کرده است، در اصل دست نویس و پس از معرفی بحث و پس از چند پارگراف، موجود است. ما همراه با انتشار متن این سخنرانی تکه هایی از اصل دست نویس اکسن شده را نیز ضمیمه کرده ایم.

فوریه ۲۰۰۹، کانون دفاع از کمونیسم

را به نحوی سازمان بدهیم و صرف کنیم که در عین رهبری جنبش دمکراتیک و انقلابی، اهداف انقلابی - طبقاتی خود ما هم دنبال شود. اگر شما وقت، انرژی و امکانات سازمانی را که تاکنون صرف کرده ایم در نظر بگیرید، پراحتی در می یابید که رتق و فتق امور جاری، و مواجهه با معضلات روزمره جنبش بالفعل همگانی ۹۰٪ آن را به خود اختصاص داده است. حال آنکه مارکسیست ها دقیقا برای پیشبرد همین جنبش ها نیز به کار مستقل خود در درون طبقه خود اتکا می کنند. زیرا این کار ضامن هر پیشروی علیه بورژوازی است. بنابراین حرف سوسیالیستی ما تا حدود زیادی به این علت روی کاغذ باقی می ماند که پراتیک ما منحصر و یا عمدتا محدود به عرصه های مختلف جنبش در مرحله کنونی آن است. واضح است که وقتی ما در عمل به "دمکراتهای پیگیر" تنزل پیدا کنیم، هدف کمونیستی و بلشویکی ما هم روی کاغذ می ماند. عامل سوم، روحیه انقلابیگری بدون تعجیل است، روحیه ای که از پایه های مادی مشخصی برخوردار است.

* طبق یادداشتی که آذر ماجدی از طرف بنیاد منصور حکمت بر تایپ و بازتکثیر متن دست نویس که اسکن نیز شده، نوشته است:

فاصله حرف و عمل حاصلیت ؟
 عبارت است از در اندیشه ام نیز برخی رفقا این فاصله را در هم با
 دماغ بزرگ صحت می با ایمان در این راه لذت می آیم ؟ چرا.
 ملوکی سخن می گوید، انقلابی بودن مصداق بودن ملوکی
 تم ۵ ملوکی ها که گویند، ارمان خواه و انقلابی های راستی بین
 ن کان ملوکی که بر اکتفا راه با به سخن گفتن برای شورا

رفقا !
 امروز می خواهیم درباره نتایج بلنوم درم کنیم که حزب کمونیست ما چه صحبت کنیم. این سخن تزارش
 رسمی نیست و مله من بر سانه ای اندک می گذارم که محرمانه می باشد بلنوم و روح کلی آن را تا کلی
 می داد. این خانه بسیار مهم است و انتظار دارم هر رفقا به وقت به آن توجه کنند، مگر شد آن را کمفادرت
 کنند و درجه آزادی خود را برای پیشبرد و کلی کردن راه کلی که بلنوم برای حل این مساله در دستورات لادانتا
 بنفید و قضاوت کنند. پس از این صحبت ها هر ضیق باید بتواند برای خود روشن کند که تا چه حد آماده
 است که یک مبارز بللیر راه خلیه جان کند باشد.
 اما این مساله چیست ؟ برای توضیح بده این مساله اجازه می دهیم به کلی دوره تاریخی دیگر، به حزب
 ملوکی پس از یک قدرت بازگردیم و یک گفته ای از لنین را نقل کنیم. وضعیت که او تصور می کند از برای
 عادت می شود است به وضع امور در زمانیت.
 لنین در تزارش کمینه سازه که حزب کمونیست (ملوکی) که گفته می شود در سال ۱۹۲۲ (یعنی آخرین نسخه ای
 که لنین در آن صحبت کرد) چنین می گوید:
 « یک سال گذشته است. دولت در دولت ما بوده. اما با یکت سیدت اقتصاد را نوس (نی) این دولت طبق
 شعوه ما عمل کرده است؟ خیر. ما نمی خواهیم این را از زمان کنیم اما واقعیت دارد. پس چگونه عمل کرده
 است ؟ این ما چنین انجامی که ما می خواهیم نمی رود، بلکه به سالی می رود که مستی سربا به دار خصوم
 و سفته باز غیر قانونی و غیر علنی که معلوم نیست از کسی نازک شده اند آن را می بیند. ما چنین کاملاً و
 چه با بهیچ وجه در آن صحبت نمی کند که ادسی که بیت را گفته است تصور می کند. سه گویند که
 سنا کارگران ~~...~~ سنا چنین ~~...~~ سنا کارگران به اداره امور دولت پرداخته اند، صفا گفته که
 که دولتی که در دولت داریم طبق گفته سنا عمل کند

فاصله حرف و عمل ما در زمان حال سازه ؟
 طبقات در برابر
 سبب در وقت

آستانه این سقوط سیاسی قرار بگیرد. این حکم و هیاهو و جنجال بر سر آن، بی پایه است.

سوال این است که داستان واقعی تر چه میتواند باشد؟

کسی که تاریخ را نه سلسله ای از اتفاقات تصادفی و پراکنده، بلکه یک پروسه ببیند که از قانونمندی خود برخوردار است، علی القاعده تاریخ محفل آدرین مقدم و سرنوشت مباحث و مواضع آنان را جلو خود میگیرد و به وضعیت فعلی آنان مرتبط میکند. واقعیت این است که بحث "حزب و قدرت سیاسی" در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری، بسیاری کمونیست مصلحتی، چند نفری "سیاسی کار" و "فعال کارگری" فاقد هویت اجتماعی و نا آماده برای بیرون آمدن از پوسته درونی و نام مستعاری و در یک کلام بخشی که علنیت مبارزه کمونیستی را تهدیدی برای از دست رفتن اتوریته کاذب و موهوم و نامشخص خود تشخیص دادند، شروع به بهانه گیری کردند تا از عواقب و آثار انقلابیگری و اعلام مسئولیت در برابر طبقه و جامعه شانه خالی کنند. تعدادی هم بطور واقعی به دنبال سناریو زندگی شخصی خود رفتند که به خودی خود نمیتواند مورد انتقاد باشد. فلسفه واقعی داستان مستعفیون سال ۹۹ چیزی جز ترکیبی از این انتخاب های شخصی و سیاسی نبود. بعدها چند نفر و از جمله آدرین برای آن انتخابهای زمینی تر و از روی حسابگریهای "بقالانه"، "تنوری" تدوین کردند. این جماعت معظم به شهادت تاریخ، حتی با همان تنوریهای ساخته و پرداخته برای دست کشیدن از تحزب کمونیستی و فعالیت انقلابی، نتوانستند خود جمع مستعفیون را هم حول انتخاب کاملا جدید سیاسی خود متحد نگاه دارند. چرا که حقیقتا انگیزه های کناره گیری از حزب کمونیست کارگری، همانگونه که توضیح دادم ترکیب ناهمگونی بود از انتخاب های سیاسی متفاوت و عمدتا انتخاب هانی در متن سناریو زندگی شخصی. خداحافظ رفیق و از منظر اژدها، کنه و ماهیت آن تصمیم به کناره گیری از فعالیت انقلابی و انتخاب سیاستهای متفاوت دیگر را در معرض قضاوت جامعه قرار داد. محفل فراموش شده و واداده چند صبحی تلاش کرد که با پاپوش دوزی برای حزب کمونیست کارگری، اتهام ارتباط با و پول گرفتن از اسرائیل، موجودیت خود را حفظ کند. بی ابروتر شدند. این جمع حاشیه ای، فاقد هویت اجتماعی و هیچکاره در هر مبارزه جدی، یکپو برای تکه ای که پس از انشقاق حزب کمونیست کارگری در سال ۲۰۰۴، نام خود را "حکمتیست" گذاشته بود، "مهم" شدند. و این اهمیت و وزن، نه از جایگاه مادی آنان در جامعه و یا هیچ جای هر جنبش اجتماعی، بلکه از بحثی که پس از کناره گیری از فعالیت انقلابی، به عنوان پرچم و توجیه کناره گیری از انقلابیگری، و نه حتی کمونیسم، بلند کرده بودند، بیرون کشیدند. بحث و "رساله" تکالیف و چشم انداز، در حقیقت به عنوان خمیر مایه واقعی سیاستهای مصوب بعدی در کنگره های حزب حکمتیست و سیاست آوردنهای کورش مدرسی برای لایه انسانی این حزب، یک انبان "تنوریک" بود. بالا رفتن وزن و اهمیت یک جمع به تاریخ پیوسته برای رهبری حزب حکمتیست، از نظر مکانی که در مبارزه بین مردم و طبقه کارگر ایران از یک سو، و جمهوری اسلامی از سوی دیگر، دارد دقیقا در "جذابیت" این تنوریها نهفته است. این پرچم و این توجیه "تنوریک" به اعتبار خود و مستقل از جایگاه واقعی تدوین کنندگان آن، تا آنجا مهم اند که وجه مشخصه و خطوط متمایز یک تکه جدا شده از حزب کمونیست کارگری را با بقیه مشخص میکند. آن ترها، خمیر مایه واقعی و تفسیر و توضیح تنوریک سیاستهای حاکم بر حزب حکمتیست اند. از این نظر علیرغم پرت کردن اتهام "ننوده ایستی" و همکاران و حتی عوامل وزارت

جنجال بازندگان

هیاهو و جنجال و جنگ تبلیغاتی که بین محفل آدرین مقدم از یکطرف؛ و رهبری حزب حکمتیست براه افتاده است، فلسفه و توضیح دیگر و جبهه سومی دارد. ظاهر مساله این است که دسته اول وارد کار پلیسی شده اند و در این رابطه کومه له را هم به سوی خود کشیده اند و دسته دوم هم از سر "دلسوزی" برای حفظ موقعیت سیاسی کومه له، نمیخواهند این سازمان سیاسی به "شاخه سازمان اطلاعات در اپوزیسیون"، تبدیل شود!

سوال واقعی این است که چگونه است که این محفل دونفره در آوریل سال ۱۹۹۹ با اینکه حدود صد نفر از اعضا و کادرهای حزب کمونیست کارگری به کمپین استعفای آنان پاسخ دادند، نتوانستند در ایجاد یک فراکسیون و اپوزیسیون دو خردادی کاری از پیش ببرند، اما امروز این اندازه در برابر حزب حکمتیست قدرتمند شده اند؟ چرخش ادعائی کومه له به طرف "کار پلیسی" این دستپاچگی را توضیح نمیدهد. یک حزب سیاسی انقلابی، اگر سیاسی و انقلابی باشد، در مواجهه با مخالف سیاسی خود، بویژه آنگاه که در بدترین حالت به کار پلیسی ادعائی در غلطیده است، نقاط ضربه پذیر و منافذ نفوذ پلیس را با اقدامات تشکیلاتی و تغییرات سازمانی پاسخ میدهد. اینها از الفبای هر حزب سیاسی کمونیستی و انقلابی است که با اختناق و دیکتاتوری و پلیس سیاسی و شکنجه و اقرار گیری و تربیت عوامل نفوذی، درگیر است. افشاگری و براه انداختن هیاهو بر سر مساله ای که رهبری حکمتیست هم مدعی است، پلیسی است، نشان این است که یا اینها تازه واردهای سیاسی اند و یا اصلا زمین واقعی فعالیت خود را نه مصافی سیاسی با یک رژیم با اینهمه سابقه قتل و کشتار و دارای دستگاههای پیچیده امنیتی، که محیط غیر واقعی دنیای مجازی اینترنت تعریف کرده اند. به نظر میرسد علیرغم اطلاع و حتی دخالت خود در رویاروییهای خونین با سیستم نظامی و امنیتی رژیم اسلامی، خود را در مورد این واقعیت به تجاهل میزنند که یک جریان انقلابی و سرنگونی طلب، همواره باید آماده پوچ کردن سیاستهای نفوذ پلیس سیاسی و تدوین و اجرای پاتکهای اطلاعاتی باشد. چنین دست و پاچلفتی و هیاهو براه انداختن مساله را از جنبه معرفتی فراتر میبرد.

میگویند به میدان آوردن "رزمندگان" حزب حکمتیست علیه کومه له، بخاطر خطری است که به تحریک محفل آدرین مقدم و نفوذ جادونی آنان بر کومه له، این سازمان را تا مرز بدل شدن به "شاخه سازمان اطلاعات در اپوزیسیون" سوق داده است. بالاخره حس تعادل و نگاه کردن به تاریخ به عنوان یک پروسه هم چیز خوبی است. سازمانی که فقط تا یک سال قبل، چنان مورد اعتماد بودند که از جانب لیدر حزب حکمتیست برای امضا گذاشتن پای قطعنامه کذائی ضدجنگ شخصا با آن رابطه برقرار میشود و یکی دو سال قبل تر، به فراخوان کومه له برای تعطیل عمومی پاسخ مثبت میدهد، نمیتواند با چنین سرعت سرسام آوری به تحریک یک محفل منزوی و حاشیه ای تا لبه سقوط به شاخه سازمان اطلاعات در اپوزیسیون متحول شود. یک سازمان مدعی کمونیسم با جاذبه و وزنی که تاریخا مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری در حیات سیاسی آن داشته است، باید تحولات بسیاری را از سر بگذراند تا در

اطلاعات، در "بحث" و جدل سیاسی، "ایرج" آدرین بسیار خودی تر مورد خطاب است، انگار عضو کادر رهبری شان است که به تئوریهای خود و به حزبی که با آن تئوریها راه آمده است، بطرز عجیبی ناسازگار است! نگاهی به استنتاجات سیاسی از "تز" های چشم انداز و تکالیف بیاندازید و آنرا با سیاستهای "جدید"ی که "با شخم خوردن زمین سیاسی" به عنوان "اوضاع عوض شده است" زیر بنیانهای سیاسی کمونیسم کارگری زد، توضیحات تئوریک پشت "کمیتة های کمونیستی" و "رژیم اسلامی متعارف میشود"، "جنبش سرنگونی شکست خورد"، مقایسه کنید و سپس این تشابهات را با تعارض هر دو آنها با "سیاست سازماندهی در میان کارگران"، "بحران آخر"، "سه جنبش، سه آینده"، "آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است"، "سمینارهای مبانی کمونیسم کارگری" و کل ادبیات کمونیسم ایران از دوران مارکسیسم انقلابی، به روشنی ببینید. همه آن تشابهات بین تزهای "رساله" آدرین و تناقض آنها با مبانی کمونیسم کارگری و مارکسیسم انقلابی، دست بر قضا از درافزوده های کورش مدرسی در حزب حکمتیست اند! علت اساسی این جنجال و هیاهو دقیقا اینجاست. این صرف نظر از ظاهر پرخاشگرانه دو طرف، "جنگ محبت" و سرازیری اشک ناشی از نزدیکی بسیار عمیق تر "استراتژیک" است. یکی خود را صریح و بی پرده در تقابل و نفی کمونیسم منصور حکمت و تمامی بنیانهای تحلیلی و تاکتیک سیاسی او، و دیگری بدون صراحت و در لباس حکمتیسم عملا در این تقابل و نفی مبانی کمونیسم کارگری قرار گرفته است. جنگ و جدال دو تکه در یک بستر مشترک و واحد است. آدم بی اختیار به یاد دورانی می افتد که در درون سازمان چریکهای فدائی خلق، یک گرایش متمایل به حزب توده داشت خود را منسجم و متشکل میکرد و مقدمات انشعاب اکثریت را تدارک میدید. جالب این است که در آن مقطع و قبل از دگردیسی کامل و اعلام جناح طرفدار حزب توده در میان فدائیان، لحن همانهائی که دست اندر کار معماری آن انشعاب بودند، در مقابل حزب توده بسیار پرخاشگرانه و غیر سیاسی بود. کیانوری در یک جلسه پرسش و پاسخ در همان مقطع چنین گفت (نقل به معنی): "هر اندازه رفقای فدائی به مواضع حزب توده نزدیک تر میشوند، لحنها پرخاشگرانه تر میشوند". لحن کنونی دو طرف هیاهوی کنونی را با نزدیکیهای "استراتژیک" از نظر سیاسی و "تئوریک" مقایسه کند، بار دیگر و در مقطعی دیگر به همان حکم طنز آمیز میرسید.

سنت و میراثی آشنا

این ادبیات و لحن طرفین جنجال، عاریه ای است و دست بردن به یک انبان. جار زدن یک اتهام و یک جرم جنائی، قبل از اینکه در هیچ پروسه تحقیق و در یک مرجع قابل اعتماد حقوقی و قضائی و سیاسی صاحب صلاحیت، به ثبوت رسیده باشد، یک سنت "اعتراض" و شیوه افشاگری اسلامی و شرقی است. اما حتی خود این شیوه به تنهائی و در خود، خاستگاه گرایشی و طبقاتی حاملان آنرا توضیح نمیدهد. از نظر تاریخی، تا آنجا که به کشورهای "جهان سوم" و "شرق" و در این مورد معین ایران برمیگردد، جریانات اسلامی و "بورژوازی ملی"، پس از آغاز پروسه سرمایه داری شدن ایران، به حاشیه اقتصاد و تولید سوق داده شدند. "فتوا" علیه ورود و مصرف "کالاهای اجنبی"، دستکم از زمان فتوای حجت الاسلام "میرزای شیرازی" در زمان شاهان قاجار باب شد. این شاید بخودی خود به قد و قواره آخوند و حوزه و اسلام و بازارهای "سنتی" بخورد. اما این روش فتوا علیه فساد و هرزگی جنس بیگانه و غیر خودی، به جزء نهادهای ای از آرمانهای الیت سیاسی و روشنفکری جامعه ایران که در پی "استقلال میهن" و بنای صنعت ملی بود، تبدیل شد. "ورشکستگی صنایع سنتی و ملی" بر اثر سیاستهای بورژوازی "کمپرادور و وابسته"، وارد کردن کالاهای "بنجل" و رواج فرهنگ مصرف و "غرب زدگی" و خشم و نفرت از این پدیده ها، از بستر بخشی از بورژوازی ملی و سنتی که با پروسه سرمایه داری شدن جامعه ایران روز بروز به موقعیت حاشیه

"شیوه" های افشاگری

رزمندگان خط مقدم در این جنجال، البته ادبیات و استعاره های ویژه دوران "غیر متعارف" را بکار میگیرند. در جلو صحنه جار و جنجالی که قبلا توضیح دادم جنگی از سر تفریط در محبت و همسویی تئوریک است، به نظر میرسد که طرفین دارند با یکدیگر "جدل" میکنند. اما در دنیای واقع هر کدام، یکی مستقیم و دیگری غیر مستقیم، دارند به "بنیان" مبانی و اصول طرف ثالثی حمله میکنند. محفل آدرین مقدم، لحن و شیوه ظهور "بانزاکت" رزمندگان حزب حکمتیست را مستقیما به آن طرف ثالث ربط میدهند. میگویند اینها همه ناشی از آن بحثی است که منصور حکمت آورد و گفت "میروم قدرت را با حزب" و نه طبقه کارگر میگیرم. تمام بنیانهای بازیابی هویت جدید این جماعت پس از نهضت استعفا از انقلابیگری و تعهد به جامعه، تکرار مکرر جدا کردن حساب خود از منصور حکمت و کمونیسم و تحزب مورد نظر اوست. اینکه لحن مودبانه و بانزاکت امثال محمد فتاحی تا چه اندازه بهانه جدیدی برای تکرار

در یک تلاقی تاریخی، این زبان اعتراض بورژوازی مستضعف ملی و دست یافته به قدرت سیاسی، به سنتهای دست یافتن مدافعین بنای روسیه بزرگ و صنعتی به نام سوسیالیسم جوش خورد و ترکیبی از دو روش و متد اسلامی شرقی و ناسیونالیسم عظمت طلب مدافع آرمان بورژوازی صنعتی، به نام "حکمتیسم" و "کارگر پناهی" و "چشم انداز" سوسیالیسم قرن بیستم، در مقیاسی که با جثه مینیاتوری سکتهای موجود هماهنگ شود، دوباره فعال شدند. گوشه هائی از سنت تصفییه مخالفین دوران پیروزی سرمایه داری دولتی، نفرت کور از مخالف سیاسی و قلع و قمع خونین و ضدانسانی تقریباً تمامی شخصیتهای رهبری انقلاب اکتبر و ترور ترسکی در خارج روسیه، در لابلای گرد و غبار این جنجال به نمایش درآمد. قرار گرفتن شخص منصور حکمت به عنوان هدف و سیل این تصویر سازی زشت از کمونیسم و تحریک نفرت از او در فوران سنتهای ضدانسانی و ضد کمونیستی به نام دفاع از "حکمتیسم" مطلقاً تصادفی نیست. بار دیگر مصافی برای پس زدن رسوخ سنن شبه اسلامی و بورژوازی در درون جنبش کارگری و کمونیستی و دفاع سرسختانه از آرمانها و تئوریهها و پرنسپهای مانیفست و کاپیتال و یک دنیای بهتر، فرا رسیده است. لازمه دفاع از کمونیسم کارگری و دفاع از حرمت کمونیسم و پرنسپهای انسانی منصور حکمت، پس زدن این دریدگی ها و وادار کردن حاملین سنن بورژوازی و شبه اسلامی به عقب نشینی تا بستر طبقاتی خود آنهاست. بگذار یکبار دیگر، روی طاقچه هایشان، این بار آگاهانه و "با چشمان باز"، صفحات سفید شده تاریخ را دوباره بنویسند و قرآن و نهج البلاغه را به جای کاپیتال و یک دنیای بهتر قرار بدهند.

داستان "ما" و "دریغ از یک جو شعور"

آذر مدرسی بدجوری بند را آب داده اند. این اولین پاراگراف از نوشته او را در همین ماجرای جنجال بخوانید:

" تلاش برای سالم نگه داشتن فضای سیاسی در میان جریانات اپوزیسیون یکی از سنتها و یکی از پرنسپهای جدی جریان ما است. نمونه هایی مثل: جلوگیری از پاپوشدوزی علیه یکی از فعالین سیاسی در آلمان در نوشته دریغ از یک جو شعور، تلاش جدی ما علیه اقدام سازمان اطلاعات رژیم در هفته نامه نیمروز، دخالت جدی ما در ماجرای کار پلیسی دو سال پیش در حزب کمونیست کارگری همگی نشانه درجه احساس مسئولیت جریان ما در مقابل مسموم کردن فضای سیاسی اپوزیسیون و دفاع از حرمت افراد در مبارزه سیاسی است و البته هر بار ما با ضد حمله مملو از شانتاژ از طرف عاملین این اقدامات پلیسی روبرو شده ایم."

کاش حداقل این اندازه دندان روی جگر میگذاشتند که مردم پز مصادره پرنسپهای کمونیسم کارگری و منصور حکمت و سنت "دریغ از یک جو شعور" را حداقل تا همان نوشته بپذیرند. ایشان درست در همین مقاله چنین نوشته اند:

" تلاش برای منزوی کردن جریان پلیسی نئوتوده ای ها بحث سیاسی و اختلاف نظر سیاسی ما با این جریان نیست. این تلاش تلاشی برای سالم نگه داشتن فضای سیاسی اپوزیسیون و تلاشی برای حفظ جان فعالین سیاسی در داخل ایران، تلاشی برای ممانعت از تبدیل شدن یک سازمان سیاسی (کومه له) به شاخه سازمان اطلاعات در اپوزیسیون است." (تاکیدها از من است)

معلوم شد که این روحیه دفاع از سنتهای منصور حکمت تا چه حد جعلی و نمایشی و سالوسانه است. فقط باید گفت واقعا: "دریغ از یک جو شعور!"

ای و انقراض رانده میشد، به ذهنیت دنیای ناسیونالیسم چپ که خود را "کمونیست" و "سوسیالیست" معرفی کرده بود، رسوخ یافت و وام گرفته شد. شیوه های مبارزه ایدئولوژیک درونی آن سازمانها، افشاگری "مرتدین" و حتی تصفییه ها و حذف فیزیکی مخالفین "فکری" در جریان "تغییر ایدئولوژی" و یا تصمیم به جدائی، از رسوخ همان گرایش بورژوازی در حاشیه تولید و در آستانه انقراض و فروپاشی، شیون و خودزنی و عزا و فریاد مظلومیت از ستمکاران اجنبی، نشات میگرفت. مستمعین سخنرانیهای علی شریعتی در حسینیه ارشاد تهران، بیشتر از طلبه ها و آخوندها، دانشجویان و طیف متعلق به "چپ" بودند. ادبیات "فاطمه فاطمه است" که زن و فرهنگ غرب را به عنوان "زن رقاچه و کبابه ای" تقبیح و در تقابل با ارزش اسلامی "عفت فاطمه" قرار میدهد، و "اگر پاپ و مارکس" نبودند، به طور مشترک در میان مجاهدین خلق و فدائیان دست به دست و حتی بازتکثیر میشدند. و بسیار خصلت ناماست وقتی سیاستهایی که آخوند خاتمی و دو خردادیهها در انقلاب سفید شان مطرح کردند، عده ای را به صرافت کناره گیری از فعالیت در حزب کمونیست کارگری کشاند. آخر، سرانجام "بورژوازی مظلوم و مستضعف ملی و سنتی"، دست اندر کار تبدیل رژیم اسلامی به "رژیم متعارف" سرمایه داری بود! و شاید بسیار طنز آمیز باشد که ببینیم این احکام، به تمامی، اگر نه با همان استدلال آکادمیک، به سیاستهای مصوب حزب حکمتیست و تزه های کورش مدرسی تبدیل شدند. تزهائی که با شروع از عروج و افول دوخرداد، سیاست ناظر بر "کمیته های کمونیستی" را توضیح میدهد و خط بطلانی بر سیاست سازماندهی در میان کارگران و تمامی بنیانهای کمونیسم کارگری و مارکسیسم انقلابی میکشد. سیاستهایی که طبق همان پروسه متعارف شدن رژیم اسلامی، پایان و شکست "جنبش" سرنگونی را اعلام میکند. این سنتهای جدل و افشاگری و دست بردن به انبان فتوا و هتک حرمت مخالف سیاسی در ملا عام، پژواک فرهنگ و سنت دیرین این قشر "مستضعف" بورژوازی عزیز سنتی و ملی در میان "چپ" فعلی است. "چپ" ی که دست یافتن قشر مستضعف و در آستانه انقراض بورژوازی سنتی به قدرت سیاسی را در یک نسل کشی کامل و در سلسله جنایات سی سال زنجیره ای، و قتل عام ده ها انسان شریف و انقلابی، پایان انقلاب، پایان سرنگونی و آغاز متعارف شدن سلطه این جنایتکاران اسلامی نامیده است و به آن تمکین کرده است. منصور حکمت در یک پروسه سخت و در جدالی سیاسی و تئوریک و فکری، به مصاف این ناسیونالیسم چپ رفت. برنامه یک دنیای بهتر را تدوین کرد و اصول و مبانی و پرنسپهای جدال سیاسی با مخالفین را تدوین و مستند کرد. تکه پاره شدن حزب کمونیست کارگری، به نحو سرسام آوری اشتهای این ناسیونالیسم شکست خورده و خفته و ساکت و بی حرف شده را در خلال سی سال تحریک پرشکوه کمونیسم کارگری، دوباره فعال کرد. سنن گرایش اعتراض سرمایه در ممالک اسلام زده و شرق زده بار دیگر به سیاستهای مصوب ارتقا یافتند و افشاگری و فتوا و هتک حرمت شبه اسلامی به حربه جار زدن فساد و جاسوسی و ارتداد و خیانت و هرزگی مخالفین فکری و سیاسی تبدیل شد. سنگینی این سقوط و رجعت به سنن شبه اسلامی ناسیونالیسم چپ آن هنگام بیشتر میشود، که اسلاف این ناسیونالیسم چپ، ناخودآگاه، و در محدودیتهای تاریخی همسوی آن گرایش شد و به محض باز شدن فرجه عرض اندام مارکسیسم انقلابی لایه وسیعی از بازماندگان آن، به اتحاد مبارزان کمونیست پیوستند. رجعت دگر باره به آن سنتها، دیگر محدودیت تاریخی برنمیدارد. آشکارا ضدیت با کمونیسم کارگری است.

یکی دو کلمه در مورد کومه له

شاید این دیگر به روش جا افتاده ای در کومه له تبدیل شده باشد، که در برابر تخمیر گرایشات ناسیونالیستی و ضد کمونیستی، تا لحظاتی که کارکرد آنها به مرحله کندن نیرو و انجام عملی توطئه و کودتا و انشعاب می انجامد، از یک تقابل سیاسی خود را کنار میکشند و خود را به بی خبری میزنند. همگی در جریان داستان کودتای جماعت مهدی و پروژه "بازسازی سازمان زحمتکشان" قرار دارند. تا آستانه انشعاب و کودتا، رفتارها و کردارهای توطئه آمیز، به اتخاذ سیاستهای متفاوت ربط داده نشد. سعی کردند با توجیه "حفظ تشکیلات"، از یک تقابل عملی سیاسی خود را کنار بکشند و از "خطری" که بحث از "اختلافات سیاسی" برای "وحدت" صفوف کومه له بوجود می آورد، طفره بروند. طرف مقابل، اما، با سرمایه گذاری بر همین محافظه کاری و عدم شجاعت سیاسی و گرو گرفتن روحیه احترام به وحدت صفوف کومه له، پنهان و آشکار و با اطلاع رهبری کومه له، مشغول برقراری تماس با "دوستان حال و آینده" بودند، روابط مالی و پولی بهم زده بودند، دیسکت "سیاه" را در محافل توزیع میکردند و وقتی کار از کار گذشت، وقتی درست به هنگام کنگره سازمانی، جماعت مهدی طرح کودتا را آماده ساخته بودند و پشت به نیروی مسلح دوستان حاکم بر سلیمانیه، چاقو را روی گردن رهبری قانونی کومه له گذاشتند که باید به طرح "فیفتی فیفتی" گردن بگذارد، دیگر کار از کار گذشته بود. تاوان سکوت و مامشات و طفره روی از یک تقابل سیاسی عملی با توجیه "منافع کومه له" پس داده شد. با انبخال و علیرغم جدا کردن بخشی از نیروی انسانی توسط عبدالله مهدی، خط زحمتکشان کماکان در بافت بخشی از رهبری کومه له به حیات خود ادامه داد. مرحله بعدی، جریان و پروسه شکل گیری طیف "فراکسیون فعالیت به نام کومه له" است. اینها هم مدتها به "کار خود مشغول بودند". جلسات و سمینارهای عملی برگزار کردند و در لابلای علفها هر کس را که از گردونه کومه له بیرون افتاده بود و حتی برخی آشکار و عملی فعال پ ک ک و جریانات صراحتا ناسیونالیست شده بودند، تمام کسانی را در نفرت از کمونیسم تخمیر شده و هر گذشته چپ و کمونیستی خود و کومه له را لعن و نفرین کرده بودند، جمع کردند، مراسم جداگانه روز کومه له را درست برای دهن کجی به کومه له رسمی، به نام "طیف کومه له" راه انداختند، و رهبری کومه له کماکان، باز هم با همان توجیه خود فریبانه "حفظ تشکیلات" در برابر این جدا شدنهای عملی سیاسی و حتی تشکیلاتی، از یک رویارویی سیاسی طفره رفت. تا جایی که کار به آنجا رسید که قدم گذاشتن از مدتها پیش فراکسیون به میدان جدائی، سرانجام رهبری کومه له را قانع کرد که اذعان کند که "روش رفقا عملا انتخاب جدائی است". باز هم زیر چتر "تشکیلات داری"، بخش دیگری از کومه له در حال جدا شدن است.

"فعالیت" نقشه مند محفل منحنی آذرین مقدم هم دارد همین نسخه را رونویسی میکند. رهبری کومه له، میدان را برای تخمیر سیاستها و "تز" های آذرین مقدم باز گذاشت. برایشان

امکانات فراهم کرد و "خط" سیاسی آنها را در رابطه با جمهوری اسلامی، دو خرداد، کمونیسم و مساله کمونیستها و قدرت سیاسی، کارگر پناهی و کارگر نوازی بورژوازی و اشرافی، و در مورد روایت "چپ کرد"ی و این اواخر دو خرداد از تاریخ کمونیسم در ایران و کومه له و حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری، پذیرفت و به قلم کادرهای خود زیور نشریاتشان کردند. این تمکین گام به گام سیاسی، رهبری کومه له را این بار بطور کلی در تقابل با جریان حاشیه ای و غیر اجتماعی آذرین مقدم، زمین گیر کرده است. در جریان هیاهوی حکمتیستها و این جماعت، رهبری کومه له یک کلمه در مورد جایگاه سیاستهای آنها نگفته است. شاید محفلی که به دنیای فراموش شدگان پیوسته بود و از فعالیت کمونیستی و انقلابی و سیاسی، دست برداشته بود، در این مخزن بی انتهای خودفریبی کومه له و این روحیه اجتناب از تقابل سیاسی، جانی بگیرد و از دل آزردهگیهای ناشی از جدائی کمونیسم کارگری در سال ۹۱ انبان نفرتی علیه منصور حکمت یافته باشد. اما، اینجا هم همان سیاست خودفریبانه "حفظ تشکیلات" باز هم از آنها نیرو خواهد کند. وقتی پیشروی سیاستهای آذرین مقدم به آنجا برسد که علاوه بر جذب سمپاتی و هواداری برخی از عناصر کلیدی کومه له، ذهنیت کومه له را تسخیر کند، آنوقت دیگر یکباره کار از کار گذشته است و از پاریکه رادیکالیسم و چپ کومه له چیزی برجای نخواهد ماند. کومه له در این آخرین فازهای تخمیر سیاستهای غیر کمونیستی، به محل آزمایشگاه سیستم نظری جریانی متحول میشود، که انحلال طلبی ضد کمونیستی، دست کشیدن از مبارزه انقلابی و گروه فشار جناحهای رژیم اسلامی و پرو دو خرداد سابق، از سرو کولش بالا خواهد رفت. و همین جبن و محافظه کاری و خودداری و امساک لجوجانه در دفاع از کمونیسم و تاریخ کمونیستی کومه له است، که در کوران این جارو جنجال، زبان بی پرنسیپی را دراز تر کرده است.

یک معضل همیشگی در رهبری کومه له در تمام این دورانهایی که به آن اشاره کردم، یک عدم انسجام و فقدان اراده و تصمیم واحد است. اگر بطور عینی و واقعی تاریخ کومه له را از مقطع کنگره دوم آن و همسویی و هم سرنوشتی با اتحاد مبارزان کمونیست و مارکسیسم انقلابی، در پروسه تدوین برنامه مشترک "حزب کمونیست ایران"، دوران تدارک تشکیل این حزب و تا آستانه جدائی کمونیسم کارگری در مقطع جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱، در نظر بگیریم، این خط، این جهت گیری و این هویت سیاسی، خط هژمونیک و اتوریتیه سیاسی سازمانی حاکم بر کومه له را نمایندگی نکرده است و بر عکس در هیات "نظرات" افراد باقی مانده است. روایت زحمتکشانی از این تاریخ واقعی، و تصویر کومه له به عنوان "چپ کرد" اتفاقا علیرغم جدائی سازمانی مدافعان خط زحمتکشان و کومه له "صادق" کنگره اول و تاریخ ماقبل کنگره دوم، حتی از نظر بروز بیرونی و در نوشته ها و مواضع اعلام شده برخی از کادرهای رهبری آن بسیار پر رنگ تر در تقابل با روایت واقعی تاریخ و هویت سیاسی کومه له خودنمایی کرده است. این حقیقت تلخ در مورد خط محفل بی رگ و ریشه آذرین مقدم اتفاقا بیشتر خصلت نمای کومه له شده است. از نظر تظاهر عملی و اجتماعی، کومه له، بیشتر از همان تاریخ و بستر مادی خود از مقطع کنگره دوم

سخنرانی در کنفرانس آلمان حزب کمونیست کارگری ایران منصور حکمت

نوامبر ۱۹۹۹

متن پیاده شده از روی نوار سخنرانی

میخواستم از این فرصتی که هرچند سال یک بار پیش میآید و در صورتان هستیم استفاده کنم و نکاتی را اینجا اثباتا بگویم. بخصوص با توجه به اینکه شاید خیلی از رفقای که اینجا هستند رفقای جدید ما باشند. میخواهم این سخنرانی حالت معرفی حزب کمونیست کارگری از طرف ما باشد.

معمولا کسانی که میخواهند عملیاتی را انجام دهند. مثلا میخواهند بانکی را با هم بزنند، یا ارتش باید کاری بکند، ساعتهاشان را قبل از شروع عملیات با هم تنظیم میکنند. برای اینکه دقیقا در یک وقت بسر ببرند و همه از نظر زمانی در یک موقعیت همزمان باشند. من هم به یک معنی هفتم در این بحث این است که تصویر ما از مقطعی که در آن بسر میبریم، واحد شده باشد. برای اینکه این شرط لازم این است که بعدا همه ما از جهت و سمتی که به آن میرویم، یک تبیین داشته باشیم و قدم بعدی را مشابه هم تعریف کنیم. به یک معنی میخواهم در تاریخ حزب ساعتهایمان را باهم میزان کنیم و بفهمیم کجا ایستاده‌ایم.

این حزب پیشینه‌ای دارد و از آن مهمتر آینده‌ای دارد و این دو عمیقا به یکدیگر ربط دارند. اینطور نیست که یک نفر یک روزی با یک نوشته آمد و گفت بیانید برویم اداره ثبت احزاب این برنامه حزب را ثبت کنیم و از فردا شروع به عضوگیری و بعد فعالیت انتخاباتی کنیم. چنین کاری را ممکن است یک عده در آلمان انجام بدهند، گروهی تشکیل بدهند و از فردا مشغول تبلیغ و ترویج و سازماندهی و شرکت در انتخابات باشند. وضعیت ما اینچنین نیست. پیدایش این حزب و جهتی که در آن سیر میکند کاملا با یک حزب سیاسی که یک عده‌ای داوطلبانه در یک روز چهارشنبه به منظور شرکت در انتخاباتی خاص و پیش بردن امر خاصی ممکن است در آلمان یا انگلستان تاسیس کنند، متفاوت است. این حزب حاصل فعل و انفعالات اجتماعی‌تر و تاریخی‌تری است. به یک معنی وظایفی که به عهده دارد با وظایف یک حزب روتین غربی که این روزها تشکیل میشود متفاوت است. این گذشته و آینده به هم مربوطند، بخاطر اینکه خیلی از کارهایی که ما امروز انجام میدهیم، مدیون وجود آن گذشته است و اگر آن گذشته را از تصویر بیرون بیاوریم، ما اصلا در موقعیتی نخواهیم بود که این حرفها را بزنیم، این کارها را انجام دهیم و این وظایفی را که قرار است در دستور خود بگذاریم، در مقابل خودمان بگذاریم.

من میخواهم در مورد این دو وجه گذشته و آینده خودمان صحبت کنم، چون این دو با هم، نشان میدهند که دقیقا در چه مقطعی ایستاده‌ایم. این تشخیص مهم است، برای اینکه نیروها و تمایلات زیادی در جامعه هستند که به ما میگویند در شرایط زمانی متفاوتی

تا جدائی کمونیسم کارگری، در نشریات و نوشته‌ها و مواضع سیاسی و تئوریک و مبانی تاکتیکی، خطوط دیگر را نمایندگی کرده است و خط دفاع از مارکسیسم انقلابی و روایت همین تاریخ عینی، به مواضع افراد معدود، و منفرد، مثل یک نظر در یک انجمن شبه آناشویستی، منحصر مانده است. در نتیجه بطور عینی "ایدئولوگ" و زبان تبلیغی، نوشتاری و مکتوبی که معرف جهت گیری و پلاتفرم سیاسی کومه له است، نه آن تاریخ عینی و واقعی، که برعکس، روایت خط زحمتکشانی و پس از ماجرای دوخرداد، خط آدرین مقدم است. این واقعیت تلخ، در عمل مدافعان منفرد و فاقد هژمونی سیاسی تاریخ واقعی و بستر مادی کومه له کمونیست و مدافع مارکسیسم انقلابی را، علیرغم مواضع منصفانه و واقع بینانه، به حاشیه رانده است. سوال و معضلی که در برابر رهبری کومه له قرار دارد این است که چگونه سرنوشت کومه له را از این "بی خطی" و بی تفاوتی در برابر تاریخ واقعی خود از یکطرف، و هژمونی و نفوذ عملی سیاسی، تبلیغی و "تئوریک" خطوط زحمتکشانی و سوسیالیسم پرو دوخردادی، از طرف دیگر، نجات میدهند؟ و آیا اصلا چنین اشتباهی برای تامین هژمونی خط واقعی کومه له و بستر مادی و اجتماعی آن موجود هست یا کماکان با "معدل گیری" از سیاستهای متناقض و متباین به شیوه "دمکراتیک" و آناشوی، میدان تعرض و تصرف گام به گام کل پیکره کومه له توسط خطوط ناسیونالیستی و سوسیالیسم محافظه کار و کارگر پناه و دو خردادی هموار تر میگردد؟

در همین رابطه باید به معضل گریبانگیر "دیپلوماسی" و توجیه خود فریبانه بقا موجودیت "اردوگاهی" کومه له نیز اشاره کنم. عدم اعلام علنی و صریح موزاین و سیاستهای که یک سازمان مدعی کمونیسم را وادار به رعایت تعهدات پنهان و مخفی ناشی از این مناسبات دیپلماتیک با شاخه‌های احزاب حاکم در کردستان عراق میکند، در دنیای واقعی، رهبری کومه له را به سنت دیرین "بقا" بهر قیمت، در شکافهای منطقه و دست کشیدن از اصول و موازین علنیت و شفافیت سیاست کمونیستها رو به مردم، طبقه و جامعه سوق میدهد. و این سنت ناسیونالیسم کرد، اتفاقا در متن سکوت رهبری کومه له، راه و زمینه را برای تحریکات خط علنی ناسیونالیستی و تهدیدهای هر از چند گاه یکبار به جدائی و انشعاب، به اتکا بازی با مهره "دوستان حال و آینده" و در میدان شکاف و رقابتهای دیرین بین اتحادیه میهنی و پارتی دمکرات بارزانی و وسوسه‌های فساد ناشی از شل کردن کیسه امکانات مالی و پولی با شرط رعایت منافع و معامله گریهای "امنیتی" آنان بویژه در رابطه با رژیم جمهوری اسلامی، باز تر کرده است. روی لبه تیز این باریکه خطرناک، نمیتوان از "سابقه" و نام و محبوبیت کومه له تغذیه کرد و در انتظار باز شدن شرایط مجدد برای عرض اندام کومه له دورانهای برآمد انقلابی سال و ماههای ۵۷، به میدان سنتهای سیاسی و دیپلوماسی ناسیونالیسم کرد کردن گذاشت.

نیمه اول فوریه ۲۰۰۹

iraj.farzad@gmail.com

بسر میبریم و وظایف متفاوتی با آنچه که ما در دستور گذاشته‌ایم، مطرحند و یا اینکه میگویند دوره ما نیامده است و یا این دوره سپری شده است. ما باید دقیقاً بفهمیم در مسیری که حزب کمونیست کارگری میتواند و باید طی کند کجا ایستاده‌ایم؟

گذشته این حزب، یک گذشته به معنی وسیع کلمه اجتماعی است یعنی هم فکری است، هم سیاسی است، هم پراتیکی است و هم نظامی. همه ابعاد یک حیات اجتماعی را در پیدایش این حزب میبینیم. بیست سال پیش برای مثال مسأله اندیشه کمونیستی، کمونیسم چیست، مارکس واقعا چه میگفت نقش تعیین کننده‌ای برای موجودیت ما داشت. نمیدانم چند نفر از شما، در مورد آن موقع حضور ذهن دارد و چند نفر شما اصلاً سنتان قد میدهد که به یاد بیاورید. اما بیست سال پیش کمونیسم چیز دیگری بود. کمونیسم نسبت به آن چیزی که شما در حزب کمونیست کارگری میشنوید متفاوت بود. آن زمان به ما میگفتند بورژوازی خوب و بد دارد. ممکن است باور نکنید اما میگفتند بورژوازی خوب و بد دارد، بورژوازی ملی داریم که دلش به حال مردمش میسوزد، میخواهد صنایع بدرد بخور درست کند و بورژواری کمپرادور (وابسته) داریم که خیلی کثیف است، خارجی است، غربی است، دخترانشان مینی ژوپ میپوشند و از ما نیستند. این کمونیسم آن موقع بود. به ما میگفتند کمونیستها به چیزی به عنوان مذهب خلق یا به عنوان افکار و سنتهای خلق باور دارند و آنرا برای خودشان محترم میدانند. تصور اینکه کمونیسم علیه میهن پرستی است، اینکه کمونیسم پدیده‌ای است علیه میهن پرستی، علیه کل مقوله میهن و قومیت و ملیت، برای کسی قابل تجسم نبود. آن موقع بحث بر سر این بود که خلق‌ها چقدر محترم و شریف هستند و کمونیسم آن دوره اساساً کمونیسم ملی بود. کمونیسم آن دوره مدرن نبود. اگر یک کمونیست را از وسط جامعه انتخاب میکردید و میخواستید بدانید چه آهنگی گوش میدهد، چه رابطه‌ای با پیرامون خود، با شوهرش یا زنش، برادرش یا خواهرش، با پدر و مادرش، با فرزندان، دارد، تصویری که از او می‌گرفتید همان تصویری نبود از رابطه‌ای که شما با دوروبرتان دارید. تصویری به شدت عقب‌مانده بود. در این کمونیسم، زمان‌هایی زن هنوز فرا نرسیده بود، فعلاً تضاد خلق و امپریالیسم مسأله بود. تضاد خلق و امپریالیسم تضاد عمده بود. حتی زمان تضاد کارگر و کارفرما هم نرسیده بود. من فقط مثال مسأله زن را زدم. من یادم است در اردوگاه کومه‌له با یک آدم عقب‌مانده‌ای که اگر الان اسمش را بگویم خیلی از شما او را میشناسید، بحثی داشتیم و او نظرش این بود که پیشمرگه‌های زن بیخودی شلوغ میکنند، اول باید مسأله کرد حل شود! این کمونیسم آن موقع بود! بیست سال پیش کمونیسم بر سر کمونیسم نبود. اگر شما آدمی بودید که مانیفست کمونیست، کاپیتال، ایدئولوژی آلمانی را در یک محیط غیر ایرانی خوانده بودید و به این کمونیسم نگاه میکردید آنرا نمیشناختید و میگفتید این جنبش ملی- مذهبی کشور مربوطه است. محیط این کمونیسم، بافت این کمونیسم، دانشجویان دانشکده فنی و دانشگاه صنعتی بود. کارخانه‌ها در این کمونیسم نقشی نداشتند. سنت کمونیسمی که ما بیست سال پیش با آن روبرو شدیم حتی عقب‌مانده‌تر از سنت به اصطلاح کمونیسم حزب توده بود که اقلاً اتحادیه‌های کارگری به آن ربطی داشتند و به درجه‌ای کارگر نقشی در موجودیت حزب توده بازی میکرد. این کمونیسم، کمونیسم چریک‌ها بود و کمونیسم کسانیکه لطف کرده بودند مشی چریکی را کنار گذاشته بودند. ما همان اوایلی که سه‌هنگ را تشکیل داده بودیم با مسنول "اتحاد

مبارزین در راه آرمان طبقه کارگر"، که جریانی نزدیک به تقی شهرام بودند و ما خود را طرفدار آنها میدانستیم چون آنها را از بقیه رادیکالتر تشخیص داده بودیم، قرار ملاقات داشتیم. او گفت ما قرآن را از روی طاقچه برداشتیم و کاپیتال را به جای آن گذاشتیم. از انجمنهای ضد بهائی، سازمان مجاهدین خلق برخاست و از درون سازمان مجاهدین خلق عده‌ای بعد از تغییر ایدئولوژیک، سازمان مجاهدین م.ل. را راه انداختند که در واقع از این بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق، بعدها سازمانهای مثل پیکار و رزمندگان و غیره بوجود آمدند.

کمونیسم بیست سال پیش از نظر فکری آن چیزی نبود که امروز شما در "یک دنیای بهتر" آنرا میبینید و به آن باور دارید و یا ادبیات آنرا مطالعه میکنید و یا در مورد آن مطالعه میکنید. این عقایدی که اکنون شما اینجا میبینید، با صرف طرح شدن و گفتن آنها فوری به کرسی ننشست. بحثها و جدلها و کشمکشهای بسیار زیادی شد، از نقاط عطف و تندپوچهای زیادی عبور کردیم، هول دادن و کشیدن و پس کشیدن برداشت. فحش خوردن داشت، نوشتن داشت، جرّ و بحث زیاد داشت. یک دوره طولانی از حیات جریان ما با این گذشت که به دیگران بگوئیم اصلاً آن چیزی را که میگفتند کمونیسم نیست، مارکسیسم نیست. جدال بر سر یک برنامه کمونیستی بخشی از پروسه پیدایش ماست. ما امروز اینها را فرض میگیریم، امروز ما فرض میگیریم که عضو حزب کمونیست کارگری میگوید سوسیالیسم فوراً همین الان، میگوید من طرفدار آزادی همه آدمها هستم، من بشر برایم مهم است و این موضع و گرایش، ایرانی و خارجی، شهرستانی و تهرانی و زن و مرد نمیشناسد. دین ملی خودم را ندارم، مذهب رسمی را به رسمیت نمیشناسم، به فرهنگ بومی‌ام افتخار نمیکنم. یک جنبش جهانی هستم برای آزادی بشر. در آن دوره حتی دمکراسی هم برای خلق بود. یعنی اگر شما بد شانس‌ی آورده بودید و در یک محیط غیر خلقی دنیا آمده بودید دیگر اجازه نداشتید رای بدهید و یا کاری بکنید. حتی آزادی مذهب مال خلق بود. یعنی بورژوا مجبور بود شیعه باشد. آن تفکر را، آن مجموعه اندیشه‌هایی که بیست سال پیش به نام کمونیسم در جامعه رایج بود، که در واقع بیست سال پیش هم خیلی قدیمی نیست، با اندیشه‌هایی که امروز حزب کمونیست کارگری را میسازد و بنیاد فکری مشترک ماست، مقایسه کنید. این مبارزه پیچیده‌ای بود که به اینجا رسید و نشان دهنده پیروزی‌هایی در جامعه است.

چرا این پیروزی ممکن شد؟ علتش این نبود که یک عده آدم عاقل آمدند و حرفهایی زدند که با عقل بقیه خیلی جور درمی‌آمد، برعکس با عقل آن بقیه نه تنها جور در نمی‌آمد، بلکه در مقابلش مقاومت کردند و این دیدگاه را تخطئه و بایکوت کردند. اما روند جامعه علیه آن مقاومت و تخطئه و بایکوت بود. چرا که آن دوره، دوره‌ای بود که یک طبقه‌ای، که اتفاقاً این کمونیسم به او مربوط است، بخاطر تحولات دوره انقلاب ۵۷ وارد صحنه شده بود، داشت شورا تشکیل میداد. کارگر آمد و خودش را به مردم نشان داد. این ایده‌ها را کارگرها با خودشان به جامعه نیاوردند، و گرچه بخش کوچکی از کارگران بعدها به این عقاید و ایده‌ها پیوست، علی‌العموم کارگران الزاماً به این ایده نپیوستند، ولی نکته مهم این است که حضور طبقه کارگر در جامعه، دانشجوی ملی و شرفراده‌ای را که به خودش میگفت کمونیست و لطف کرده بود مشی چریکی را کنار گذاشته بود، ساکت کرد. برای اینکه هر کجا

کسانی نیستند.

این حزب امروز اینجا است، دفترش را دانه میزند، میزش را وسط خیابان میگذارد و خیلی مودب و به قول راه کارگر خیلی فکلی حرفهایش را میزند ولی این فکلی بودن و این احساس ریلکسی سیاسی را که الان ما داریم، اینکه یک حزب سیاسی هست، دفترش را گذاشته و میگوید عضو شو، حاصل یک پروسه خیلی پیچیده‌ای از جدال اجتماعی و فکری و سیاسی است که در آن واقعا انرژی گذاشته شده، زجر کشیده شده، نبردها شده، شکست‌هایی هم متحمل شده‌ایم. عده زیادی از بین رفتند تا به این پروسه تبدیل شد و عده زیادی مقاومت کردند.

یکی از لحظات دردناک حیات این حزب، جدائی ما از حزب کمونیست ایران است. اگر حزب کمونیست ایران در آن موقع حزبی بود که میتواند دنیای بهتر را تصویب کند، به جنگ ناسیونالیسم برود، برای دمکراسی غربی ارزشی قائل نشود و به ناسیونالیسم اوانس ندهد، اگر این حزب میتواند همینطور که من و شما به سادگی میگوئیم باید تن فروشی غیرجانی شود و تن فروش باید تحت پوشش جامعه و دولت قرار بگیرد، حرف بزند، ما الان خیلی قویتر بودیم. ولی آن حزب نمیتوانست اینرا بگوید برای اینکه بخشی از آن طرفدار جلال طالبانی بودند و الان داریم میبینیم که طرفداران جلال طالبانی هستند. یک بخشی از آن حزب دنبال یک دولت خودمختار گرد بودند، ولی چون مارکسیسم دست بالا داشت با ما آمده بود، بالاخره هر کسی نبرد آخرش را همان موقع که به فکرش میرسد را نمیکند، صبر میکند و نیرویش را جمع میکند. این بخش گاهی فکر میکرد واقعا دارد مجاب میشود بعد میرفت میدید نه مجاب نشده است. آمریکا به عراق حمله کرد، قرار شد جلال طالبانی و مسعود بارزانی در کردستان حکومت برقرار کنند، فیل یک عده‌ای یاد هندوستان کرد. متوجه شدیم تیغ مارکسیسم دیگر در این حزب نمیبرد. باید خرجت را از کسانی که مسئله‌شان خودمختاری کرد و دولت کرد در سنج بود جدا کنی و ما اینکار را کردیم. ولی نگاه کنید چه اتفاقی افتاد. ببینید چقدر این پروسه عمیق بود که سازمانی که مرکز این حزب کمونیست کارگری است، آن سازمانی که در کردستان به اسم کومه‌له تشکیل شد، بیشترین مارکسیستهای این حزب کمونیست کارگری را آن سازمان بیرون داد. ببینید این پروسه، که به نظر من بخاطر شرایط انقلابی بود، چقدر عمیق پیش رفته بود. بیشترین کادرهای این حزب کسانی هستند که قبلا در سازمان کومه‌له کار میکردند. سازمانی که تا مدتی هژمونی عمیق ناسیونالیستی در آن بود، هژمونی مانوئیستی در آن بود، خلق‌گرایی در آن بود و امروز میبینید که صدها کادر درجه یک کمونیست که کمونیست آلمانی وقتی پیش آنها می‌آید میگوید اینها خیلی از ما رادیکالتر هستند، صدها نفر از این کمونیستها را بیرون داده است.

این پروسه اجتماعی است که ما از آن بیرون آمدیم. بخاطر یک قطب‌بندی عظیم اجتماعی در ایران، بخاطر انقلاب و به میدان آمدن همه آدمها و همه عقاید. نمیدانم شما آروزها را یادتان هست یا نه، در دوره انقلابی همه چیز شتاب میگیرد. یک بحث باید در یک هفته تعیین تکلیف شود. برای مثال همه باید تا سه شنبه آینده تصمیم‌شان را بگیرند که بالاخره بورژوازی ملی داریم یا نه و اگر کسی تصمیم گرفت تا چهارشنبه آینده باید سازمانش را ترک کند و به گروهی که میگوید بورژوازی ملی نداریم و خطش را قبول

کارگر فعال میشود مارکسیسم باب میشود و این مسأله کمک کرد تا این اندیشه‌ها پیروز شوند و به نظر من پیروز شدند. امروز اگر شما بروید به فرهنگ و ادبیات چپهای امروز نگاه کنید، متوجه میشوید عقب‌مانده‌ترین آنها، مهر این پیروزی ما را روی پیشانی فکری خودش دارد.

فکر میکنم هر عضو جدید حزب امروز وقتی میخواهد به این حزب فکر کند، علاوه بر اینکه وقتی خواسته است انتخاب بکند متوجه شده است، که حزب کمونیست کارگری آمده در کوچه‌شان میز گذاشته و حرفهای قشنگی میزند و میشود رفت عضو شد، خوب و مفید است برگردد و به این تاریخ نگاه کند. چون این تاریخ پر از جر و بحث است و حاصل زحمت کشیدنهای بسیار و عرق و خون است. من فقط در مورد افکارش مثال آوردم که چگونه به کرسی نشستند.

این حزب از دل یک جدال اجتماعی بسیار خونبار بوجود آمده است. دو سال بعد از انقلاب ۵۷ سرکوبی شروع شد که حتی با سرکوب سوهارتو بعد از قضیه سوکارنو در اندونزی قابل قیاس نیست. برای اینکه بتوانند موجی را که آن موقع راه افتاده بود بخوابانند، صد و چند هزار نفر را اعدام کردند، میلیونها نفر را آواره کردند و چند میلیون نفر را در خانه خودشان ساکت کردند و خفقان را به آنها تحمیل کردند. خیلی از فعالینی که ما این خط مشی و حضورمان را در اینجا مدیونشان هستیم امروز دیگر اینجا نیستند. در این جنبشی که ما عضو آن هستیم اعضای دیگری بودند که امروز نیستند، و اگر زنده بودند روی این صندلیها کسان دیگری مینشستند، بیشتر امثال من بودند.

ولی این آدمها دویند، جنگ کردند، اسلحه دوششان گذاشتند، زندان افتادند، در کوچه‌ها با حزب الله جر و بحث کردند، کتک کاری کردند، در کارخانه‌ها اعلامیه پخش کردند، هسته تشکیل دادند، برنامه نوشتند، مقاله نوشتند تا این افکار به کرسی نشست و این خط مشی بتدریج بوجود آمد.

حزب کمونیست ایران، که بیشتر از هر چیزی از وحدت سیاسی کومه‌له و اتحاد مبارزان کمونیست و بعد گروههای دیگر دور و بر آنها تشکیل شد، حاصل وقایعی بود که در بطن جامعه ایران اتفاق افتاده بودند. آن موقع فکر میکردند کمونیسم را زده‌اند و بسته‌اند و شکسته‌اند. چرا؟ چون واقعا سازمان پیکار، رزمندگان و وحدت انقلابی و چریکهای فدائی سازمانهایی بودند به شدت ضربه خورده بودند. بعد یک حزب از یک گوشه مملکت بلند شد و اعلام موجودیت کرد. بر مبنای برنامه‌ای که بشدت نسبت به بورژوازی ایران تعرضی‌تر بود. آن حزب اعلام کرد که هست. در آن دوره پیوستگی مبارزه کمونیستی در ایران را، حزب کمونیست ایران حفظ کرد. این حزب کمونیست ایران به قول خارجی‌ها "پولش را آنجانی گذاشت که حرفش هست". وقتی پای بحث سوسیالیسم و آزادی بیان به میان آمد، این حزب کمونیست ایران به جنگ حزب دمکرات کردستان رفت. یک جنگ طولانی که صدها نفر در آن کشته شدند. صدها نفری که دیگر امروز نیستند و گرنه اینجا مینشستند. الان وقتی به عکسهای کنگره موسس آن حزب نگاه میکنید، میتوانید ببینید که چه کسانی نیستند. عکس کنفرانس شمال را نگاه کنید، میبینید چه کسانی نیستند. عکسهای کنگره سه کومه‌له، کنگره دو حزب کمونیست ایران را نگاه کنید، میبینید چه

او برخورد میکردند که این فرمولبندی با خط رسمی فرق میکند. همه پلمیکها را حفظ بودند، میتوانستند عین آنرا بنویسند. نوشتن، گفتن، جدل کردن در آن چارچوب فکری یک وظیفه حیاتی بود و به درست، چراکه آن موقع داشتنی خط ایدئولوژیک خود را تثبیت میکردی. آن بحثها را بخوانید، برای اینکه امروز به ما میگویند چرا ایدئولوژی و تئوری در این حزب رقیق شده است؟ حالا میرسم به این که چرا به نظر دیگران تئوری و ایدئولوژی رقیق شده است. چرا ما با همان قنءاقهایمان در خیابان راه نمیرسیم؟ دوره گذشته است! و این حزب از آن موقعیت عبور کرده است.

میخواهم بگویم لحظات تئوریک در این تاریخ هست که مباحثاتش به شدت جذاب است. کتابها و نوشته‌هایش موجودند، بحثهایی که ما بر سر جا انداختن یک برنامه کمونیستی کردیم. همینطور مباحث پراتیکی پیچیده‌ای هست. فکر میکنید وقتی بحث سر مبارزه مسلحانه شد، شما چقدر باید نیرو گذاشته باشید تا بتوانید فرهنگ سازمانی را که وقتی ارتش به کردستان حمله کرد و دیگر جانی نمانده بود و قصد داشت بایستد و هست و نیستش را مقابل ارتش جمهوری اسلامی سرمایه‌گذاری کند و نمیخواهد از رودخانه زاب عبور کند و به خاک عراق برود، را زیر و رو کنید؟ یک جدل اساسی این بود که خاک عراق ارث پدر صدام حسین نیست. میرویم آن طرف آب. ما زنده، اینها هم زنده، مبارزه هم ادامه دارد! میگفتند نه، نه! اول باید حزب دمکرات آنطرف آب برود، بعد ما میرویم. حالا حزب دمکرات قبلا رفته بود، چشمه را پیدا کرده بود، چادر هم زده بود و ما این طرف آب نشسته بودیم که حالا چه وقت قرار است "آخرین نبرد آلامو" برایمان اتفاق بیافتد! واقعا چگونه شد که چند صد کادر آن تشکیلات را با آن روحیه که "من تا آخرین قطره مقاومت میکنم"، از آن محیط برداشت و به خارج کشور آورد؟ میدانید بابت این قضیه چقدر متلک شنیدیم؟ و به نظر من چقدر اشتباه کردیم که عده بیشتری را و خیلی زودتر و خیلی با سر بر افراشته، خارج نکردیم. تصویری که از مبارزه نظامی بود همان تصویر فدائی بود. منتها خوب مشی چریکی را کنار گذاشته بود.

لحظات هیجان انگیزی هست. من بعضی وقتها میروم نوشته‌ها و مکاتبات آن دوره را میخوانم، چون مقدار زیادی مکاتبات هست که هیچ جا چاپ نشده‌اند و من کوهی از آن را دارم. اینکه رفیق فلانی دست بردار، لطفا رفیق فلانی را بفرستید اینقدر ناز نکنید، یا اینکه این بحث شما غلط است، این بحث شما درست است. نوشته‌ها و جدلهای مفصلی هست بر سر سرنوشت این تشکیلات. حزب کمونیست کارگری با بروشوری در مورد وظایف کمونیستی و اساسنامه تشکیل نشد. ای کاش اینطوری میشد. آنوقت زندگی همه ما چقدر به زندگی آدمیزاد نزدیکتر میشد. هیچکدام مجبور نبودیم این بیست سال را به این شکل پیچیده پشت سر گذاشته باشیم و با این همه زخم و با این همه ناراحتی. اگر در آلمان دنیا آمده بودیم حتما تا به این نتیجه میرسیدیم، حزیش را ثبت میکردیم. سر خیابان دفتر کرایه میکردیم و تابلویمان را میزدیم و میرفتیم توی خیابان عضو میگرفتیم. همان کاری که الان تازه داریم شروع میکنیم را از همان روز اول شروع میکردیم. اگر کسی هم میگفت حرفت غلط است فووش میگفتیم مختاری که عضو حزب ما نشوی. این مبارزات عجیب و غریب را نداشت. ولی این حزب کمونیست کارگری بیست سال طول کشید تا به اینجا رسیده، به خاطر این که نیروهای این خط جدید را در یک جامعه متحول بدست آورده است، بخاطر اینکه خطوط دیگر بر سر این نیرو و بر سر این عقاید با

دارد بپیوندد. در ظرف چند ماه هزاران، دهها هزار، آدم ریختند به میدان و به سرعت راهشان را انتخاب کردند. مگر میگذاشتند یک دقیقه فکر کنی؟ باید جواب پیدا میکردی و جوابها به سرعت و با حرارت مورد بحث قرار میگرفت و قضاوت میشد. آدمها بخاطر این قضیه از علائقشان گسستند. کسانی بودند که سالها دوره زندان و مبارزاتشان را با هم گذرانده بودند که بر سر یک سوال ساده تئوریک راهشان را از هم جدا کردند و پس از آن، بیست سال راهشان را جدا ادامه دادند. وفاداری‌های قدیمی نماند، یک گروه خارج کشوری (به قول آنموقع) به اسم اتحاد مبارزان کمونیست آمد و الیت سیاسی کمونیسم ایران را برداشت و به جای دیگری برد، بدون اینکه آن طیف عظیم سازمانهای خلقی کاری از دستشان بر بیاید. این واقعیت را که کومه‌له یک موقعی گفت اتحاد مبارزان درست میگوید، دست کم میگیرند. چرا کسی دیگر در چپ از این معجزات نمیکند؟ چرا از این معجزات در آلمان اتفاق نمیافتد که یکدفعه یک اتحادیه کارگری بزرگ بگوید من حزب فلان را قبول دارم؟ دوره انقلاب بود و عقاید مهم بودند، حقیقت مورد مطالعه بود، مردم میخواستند بدانند چه چیزی درست است، برای اینکه سرنوشتشان داشت جلوی رویشان تعیین میشد و در ظرف دو سه سال همه تصمیم گرفتند کی هستند و چه هستند و چکار میکنند و نتیجه‌اش را هم دیدیم. حزب ما محصول این پروسه است.

ما تاریخ خیلی پیچیده، پر از گرگ‌گشای فکری، سیاسی و پراتیکی را پشت سر گذاشته‌ایم. موقعی که همه را در تهران گرفتند، دیگر احتمال میرفت هر کسی تواب یا نفودی باشد. فکرش را بکنید هر کسی که از شهر به اردوگاه می‌آید و میگوید سلام، شما فکر میکنید ممکن است نفودی باشد و هر نامه‌ای که از شهر می‌آید همینطور. سپاه پاسداران شروع کرد به درست کردن شبکه‌هایی به اسم سازمانهای دیگر که بتواند نفوذ کند و ضربه بزند.

ما این مرحله‌ها را پشت سر گذاشتیم. چیزی به نام سازماندهی منفصل مطرح شد. جدول رمز آمد. آدمهایی که تا دیروز کارشان این نبود شروع کردند به جدول رمزهای پیچیده ابداع کردن که هر یک نفر را به صورت تکی در تهران سازمان بدهند و حتی به نفر دوم معرفی‌اش نکنند و در ظرف یکی دو سال روند نفوذگیری رژیم خنثی شد. این یکی از آن لحظات بود. مبارزات داخل خود کومه‌له از سر عقاید آن سازمان عظیم هم مبارزه خیلی وسیع و بزرگی بود. وقتی من برای شرکت در کنگره سوم کومه‌له رفته بودم کردستان، قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران، قرار بود جلال طالبانی بیاید و در کنگره سخنرانی کند. کنگره در محل زندان کومه‌له برگزار شد و ما هم کنار حوض نشسته بودیم، یکی از رفقای گفت پاشو جلال طالبانی آمده، تو نا سلامتی رهبر یک سازمان سیاسی هستی پاشو و سلام کن. وقتی جلال طالبانی آمد انگار در باز شده است و لنین آمده است به کنگره بین الملل سوم! دو ماه بعد از آن وضع به این شکل نماند. چرا آن وضع نماند؟ به نظر من بخاطر عمیق بودن پروسه‌هایی بود که داشت طی میشد. توصیه میکنم رفقا این تاریخ را دنبال کنند. لحظات شیرینی دارد. بحثهای تئوریک که آن موقع میشد به نظر من بسیار جالب بود. ما بعنوان یک جریان مارکسیستی به قول معروف آکادمیک، کسانی که آمده بودند مارکسیسم را آموزش بدهند، مشهور شدیم. بعنوان یک جریانی که از نظر تئوریک روی کلمات دعوا و حساسیت داشت. یک موقعی در اتحاد مبارزان کمونیست از بالا تا پایین جملاتشان عین هم بود و اگر کسی یک جمله اشتباه میگفت به

چیزی نیست که ما ابداع کرده باشیم. بیرون ماست. جهان هفت هزار سال تاریخ دارد، هفت هزار سال است که یک عده‌ای به عده دیگری زور می‌گویند و ما می‌خواهیم اینطور نباشد. هر کدام از شما را مجزا جانی بگذارند و بگویند افکارت را روی کاغذ بیاور، شروع می‌کنید یک لیستی از برابری طلبی، آزادیخواهی و انسانیت روی کاغذ می‌آورید.

می‌گویید: دوست دارم مردم نان داشته باشند که بخورند، دوست دارم کسی به بچه‌اش نگوید ندارم، دوست دارم همه خوشحال باشند، دوست دارم همه بتوانند ورزش کنند، دوست دارم همه بتوانند در محیط خوبی زندگی کنند، دوست دارم آدم‌ها مساوی باشند، مساوی نه به این معنی همه شبیه هم باشند و عین هم بشوند، دوست دارم امکانات برابری برای همه وجود داشته باشد. دوست ندارم کسی بنا به تعریف بالاتر از دیگری محسوب شود، دوست دارم بشر، بشر باشد و بتواند زندگی‌اش را بکند، زندگی شاد و انسانی. ما به این دلیل آمدیم توی دنیای سیاست که وقوع این اتفاقات را در خارج خودمان لازم میدانستیم. مسأله از این هم کنکرت‌تر است. دوست داریم صحنه سیاست محل تاخت و تاز احزاب بورژوازی نباشد که هر چهار سال یکبار ما را دنبال خودشان می‌کشند. رأی‌مان را به این یا آن حزب می‌دهیم چون این حزب می‌خواهد پناهندگی را شل یا سفت کند یا بیمه بیکاری را شل یا سفت کند. می‌خواهیم برای یکبار هم که شده یک حزبی بیاید و پرچمش را روی زمین بکوبد که می‌خواهد دنیا را یک جور دیگری عوض کند. خیلی چیزها هست که می‌خواهیم عوض شود. مثلاً می‌گویند بیشتر مردم مذهبی هستند، همیشه اینطور نبوده است. یک مواقعی هم بوده است که بیشتر مردم سوسیالیست بوده‌اند. در تاریخ اتفاق افتاده که در جاهایی از دنیا بیشتر مردم سوسیالیست بوده‌اند. وقتی انقلاب بلشویکی شد هرکسی که دردی داشت، بلشویک شد. آخوند هم بلشویک شد، ملک الشعراء بهار هم بلشویک شد. برای دوره‌هایی همه بلشویک بودند. من خودم در دوره‌ای در انگلستان دانشگاه میرفتم که بیشتر دانشجویان کمونیست بودند و هر استادی می‌خواست در پاب (pub) دانشگاه تحویلش بگیرند خود را کمونیست و مارکسیست میدانست. چه کسی گفته است همیشه محافظه‌کارها باید بیشتر باشند؟ چه کسی گفته وطن‌پرستی همیشه باید بیشتر باشد؟ دوره‌هایی بوده که کمونیستها بیشتر بوده‌اند. ما نمی‌خواهیم تصویر عمومی این باشد که باید به اخلاق مردم احترام گذاشت، ما می‌خواهیم اخلاق مردم بطور عمومی اخلاق سوسیالیستی باشد و میتواند باشد. در نتیجه خیلی چیزها هست که ما می‌خواهیم عوض کنیم و این حزب کمونیست کارگری ابزار ما برای این کار است. منتها اینها یک مشت نیت نیست که تصمیم می‌گیریم اینکار را بکنیم. باید نقشه داشت، باید فهمید چه کمبودی داریم، چرا نمیتوانیم تغییر بوجود بیاوریم، چه چیزی مزاحم کار ما است، ضعف ما کجا است؟ و وقتی در آینده به این بحثها دقت می‌کنید، می‌فهمید در چه وضعیتی بسر می‌بریم، ضعف ما کجاست، ناتوانی‌هایمان کجاست. چرا شرایط اجتماعی برای ما نامناسب است، چه چیزی را باید در بیرون خودمان تغییر بدهیم و چه چیزی را باید در درون خودمان عوض کنیم.

بحث "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" بحثهایی است که در ذهن خلیها در حزب ما کلیشه شده است و مرتب این دو بحث را به طرف هم پرت میکنند. ولی وقتی این دو بحث را دنبال می‌کنید، اساس آنها این است که ما مدت‌ها است در خانه‌مان داریم

او دعوا دارند. من فکر می‌کنم زودتر میتوانستیم به اینجا برسیم که حالا با آن کاری ندارم. ولی بالاخره بعد از بیست سال به یک مقطعی رسیده‌ایم. من می‌خواهم مشخصات این مقطع روشن باشد. اگر این گذشته ما است، آینده‌مان چطور است؟ برای چه این کارها را می‌کنیم؟ به نظر من کار خیلی شیرینی بود اگر میتوانستیم یک خورده خودمان را گول بزنیم و بگوئیم آن موقعی که ما از انگلستان برگشتیم ایران و اتحاد مبارزان را تشکیل دادیم، ای کاش انگلستان میماندیم. الآن یکی از نشریات کلفت و معتبر مارکسیستی جهان را در می‌آوریم که ممکن بود ۱۵۰۰ نسخه آن هم فروش میرفت و برای خودمان مکتبی بودیم، این هم کاری بود. یا میتوانستیم اتحاد مبارزان را کش بدهیم. الآن پدیده‌ای بودیم مثل اشرف دهقانی.

علت اینکه ما از این مراحل می‌گذریم و به چیزهای دیگری تبدیل می‌شویم برای این است که یک رسالتی و یک هدفی برای خودمان قائل هستیم. این حزب هدفش این نیست که باشد. هدفش این نیست که آن موقعیتی را که بوجود آورده است، ادامه بدهد. این وضعیتی بود که ما در حزب کمونیست ایران به آن دچار شدیم، لاقط من حس کردم که ما به این وضعیت دچار شدیم. آن موقع که می‌گفتیم خط مرکز، خط کسانی بود که زندگی حزبی‌اش را داشت. پیک می‌فرستیم، مقر داریم، روزنامه در می‌آید، می‌فروشیم، پیشمرگه زخمی میشود مداوا می‌کنیم، کشته میشود تسلیت می‌گوئیم. کمیته خارج پول جمع میکند و قس علیهذا. بعد ما همه پیر می‌شویم و از بین می‌رویم.

هدف هیچیک از ما این نیست. ما می‌خواهیم این حزب سیاسی که داریم به یک ابزاری برای کاری تبدیل شود. چون جمله اولی که از مارکس به یاد داریم این است که: "فلاسفه جهان را تفسیر کردند، هدف اما تغییر آن است". به نظر من میشود عضو کلوبهایی شد چون آدم در آنها احساس احترام میکند، هر وقت هم آدم نخواست بازنشست میشود. میشود جانی رفت برای اینکه آدم هم دوره‌های خودش را دارد، بینگو یا پاسور بازی میکند یا بالاخره پیک نیک میرود. این هم کاری است، میشد کرد. ولی ما که به یک حزب سیاسی می‌آئیم، مخصوصاً حزب کمونیست کارگری، برای این نیست که روتین زندگی‌مان را تعریف کنیم یا اینکه با آنهایی که می‌خواهیم، حشر و نشر داشته باشیم. این حزب سیاسی را ساختیم برای اینکه یک باری را به یک جای معینی برسانیم. اگر این بار را به مقصد نرسانیم به سر جای اولش برمیگردد. اینطور نیست که ما میتوانیم حزب کمونیست کارگری را در سال شصت و پنج، در سال شصت و هفت، در سال نود و چند نگه داریم و بگوئیم از اینجا به بعد دیگر فقط تکرار دیروز است و تصویرمان این باشد که حزبی هست که دارد کار میکند و همین خوب است. مثل سوسیال دمکراسی اینجا که هست و دارد فعالیت میکند.

مشکل ما این است که ما به خاطر ویژگی ایدئولوژی‌مان، بخاطر ویژگی امر سیاسی‌مان باید باری که داریم را به جایی برسانیم، به نحوی که برگشت ناپذیر باشد و برای اینکار باید این مراحل را تصویر کنیم: الآن ما کجای این قضیه هستیم؟

ابزاری می‌خواهیم بسازیم که واقعیتی را خارج از خودمان تغییر بدهد. کافی نیست که به نظر خودمان زیاد باشیم، کافی نیست که به نظر خودمان منسجم باشیم، کافی نیست که تعهد وفاداری متقابل تا آخر عمر به همدیگر بدهیم و بدانیم همدیگر را داریم. هدف این بود که باعث یک حرکت سیاسی شویم و این حرکت سیاسی دیگر

شمشیری را تیز میکنیم. الآن وقت آن شده با این شمشیر به جنگ برویم وگرنه مسگری باز کرده‌ایم. اگر شما مدام اسلحه‌ات را برق میندازید و هیچوقت قرار نیست با آن به جنگ بروید دیگر شغلان سربازی نیست. ما میخواهیم با این اسلحه‌ای که داریم به جنگ برویم و اگر به جنگ میرویم، جنگ را دیگر در حیاط خلوت خانه خودمان انجام نمیدهیم، جنگ را با یک نیروی عظیم اجتماعی بیرون از خودمان انجام میدهیم در نتیجه باید عظیم باشیم، باید توجه مردم به ما جلب شده باشد. باید مردم بتوانند حرف ما را بعنوان حرف دلشان برگزینند، باید به صفوف ما بیایند. بله اگر بخواهیم کسی که اسطوره بورژوازی ملی و مترقی را حفظ است پیدا کنیم، شش نفر را در این جمع میتوانیم پیدا کنیم. ولی اگر بخواهم کسان زیادی چوب بردارند، اسلحه بردارند، بروند روی چارپایه حرف بزنند و از برابری آدمها دفاع کنند. باید یک حزب سیاسی درست کنیم که هر کسی که سرش برای برابری آدمها درد میکند بتواند عضوش بشود و واقعا هم عضوش بشود. باید یک حزب سیاسی درست کنیم که این آدمها را پیدا کند، وجود خودش را آنها اطلاع بدهد، بتواند به مردم بگوید من هستم!

ما باید یک حزب سیاسی درست کنیم که در مقیاس اجتماعی مطرح باشد، گروه سیاسی رادیکالی که از خودش راضی است و فکر میکند قشنگ حرف میزند داشته‌ایم. نمونه وحدت کمونیستی، کجاست؟ وحدت کمونیستی فکر میکرد در سوسیالیسم خیلی استناد دهر است و بلد است حرف خودش را بنویسد. امروز کجاست؟ گروه سیاسی داشتیم که فکر میکرد از علقه‌های ملت و خلق دفاع میکند و مقاومت میکند، کومه‌له، کجاست؟ مشی چریک فدائی، کجاست؟ اینها پدیده‌های سیاسی سپری شده‌ای هستند، ناتوان از بوجود آوردن تغییری هستند که میخواهند، چرا که نه ابزارش را دارند و نه فهمیده‌اند که داستان چیست؟

رفقا! این حزب کمونیست کارگری بر آن پایه های تاریخی که گفتیم، به جانی رسیده است، که خودمان را از بقیه تفکیک کردیم و امرمان را تعریف کردیم و توانستیم آنرا به کرسی بنشانیم، توانستیم صدای مخالف خودمان را ساکت کنیم و حقانیت خودمان را به عده وسیعی در خود جنبش چپ اثبات کنیم. این حزب به جانی رسیده که میخواهد برود نقشه‌اش را پیاده کند، و این دیگر برمیکرد به بحث قدرت، بحث حضور اجتماعی، بحث نفوذ!

آیا اگر ما وارد این فاز بشویم داریم به آن ریشه‌هایمان پشت میکنیم؟ سؤالی است که خیلیها از ما میکنند و کردند. کلی از این بحثهایی که علیه حزب و جامعه مطرح میشود دارد اینرا به ما میگوید. فی‌الواقع دارند پشت این سؤال قایم میشوند. ترجیح میدهند من و شما به جای اینکه برویم در میتینگهای دو سه هزار نفره و به مردم بگوئیم بیاید این دوره را عوض کنیم، بگوئیم چه کسی گفته بروید دنبال سوسیال دموکراسی آلمان یا دلتان را به سبزه‌ها خوش کنید، بگوئیم بیاید برویم یک حزب رادیکال و کمونیستی درست کنیم، بگوئیم میشود اوضاع را هر صد سالی یکبار عوض کرد، بلشویکها یکبار عوض کردند شاید ما هم بتوانیم یکبار اینکار را بکنیم. دوست دارند به جای اینکار برویم توی یک جلسه کوچک با حسن ۱۱۰ و حسین ۹۵ و احمد نبرد و یکی دیگر بحث کنیم. خوب معلوم است اینها این تیپ کار را دوست دارند چون آنجا نه کسی میآید اندازه‌اش بگیرد و بگوید کوچک هستی، نه کسی میآید بگوید چیزی بارت نیست، نه آنجا کسی میآید بگوید بی‌نفوذی. یک عده زیادی مقاومت میکنند برای اینکه فکر میکنند اگر قرار شده رینگ آنجا باشد من بوکسور نیستم. من بدم با پسر خاله‌ام کشتی

بگیرم ولی اگر قرار شود در المپیک شرکت کنم، من اهل آن نیستم. پس مرگ بر المپیک!! به نظر من اینها دارند همین را میگویند.

لااقل این انگ به من نمیچسبد که به تئوری کم بها داده‌ام یا کم مارکسیست بوده ام یا کم سعی کرده‌ام از مارکسیسم دفاع کنم، بعنوان یک مارکسیست معتقدم فلسفه وجودی مارکسیست تغییر جهان است و اگر شما میخواهید یک جایی شروع کنید جهان را تغییر بدهید میرسید به مقوله جامعه، نیرو و نفوذ. میرسید به توانائی جابجا کردن انسانها، توانائی گذاشتن کاری در دستور انسانها و کاری کردن که انسانها آن دستور را به اجرا در بیاورند. آن برنامه را پیاده کنند، آن راه را دنبال کنند. شما باید نفوذ داشته باشید. حزب سیاسی که نمیتواند یک اقلیت قابل ملاحظه مردم را به اندیشه‌های خودش جلب کند و به صفوف خودش جلب کند و به کاری دعوت کند دیگر حزب سیاسی نیست، گروه فشار است. اشکالی ندارد میشود گروه فشار داشت. میشود راضی بود، میشود یک گروه فشار برای خلع سلاح اتمی درست کنیم، احساس شرف هم بکنیم و بگوئیم من تمام عمرم را صرف خلع سلاح اتمی کردم، هیچ ایرادی ندارد. یا تمام عمرم را وقف دفاع از حقوق کودک کردم، خیلی کار خوبی است، آنرا هم باید انجام داد. ولی حزب سیاسی که میخواهد دنیایی را تغییر بدهد، اگر کسی فکر نمیکند این خام خیالی است، اگر فکر میکند میتواند روی زندگی میلیونها نفر اثر بگذارد، آنوقت باید شروع کند به مقوله نیرو و جامعه فکر کردن. و آنجاست که متوجه میشود قدرت سیاسی اختراع ما نیست. قبلا یک عده‌ای آنرا داشته‌اند. خوب چطور آنرا گرفتند؟ به چه چیزی دست بردند که توانستند آنرا بگیرند؟ میبینیم به اندیشه مردم دست بردند، میبینیم در زندگی مردم حاضر بودند، میبینیم توانسته‌اند افکارشان را به یک نیروی مادی در میان خود مردم تبدیل کنند. میبینیم مخالفینشان را درهم شکستند، میبینیم توانسته‌اند تشکل بوجود بیاورند، توانسته‌اند ادامه کاری بوجود بیاورند، برای خودشان امکان‌سازی کنند و میبینیم یک جاهایی به جنگ رفتند و پیروز شدند. واقعا با جنگ پیروز شدند. طرف مقابل را در یک درگیری نظامی شکست دادند. نمونه نیروهای انگلیس که فاشیستها را شکست دادند وگرنه حالا فاشیستها سر کار بودند و لیبرالها یک اقلیت مهجور و فرقه‌ای بودند، الآن باید لیبرالها سرشان را میتراشیدند و میگفتند به همه حق رای بدهید و فاشیستها با کت و شلوار و کراوات میگفتند نه! فاشیسم را شکست دادند، برای آن جنگ کردند و کشته دادند.

حزب سیاسی که بخواهد در این مقیاس ظاهر شود به نظرم باید بفهمد که میخواهد در این مقیاس ظاهر شود. و اولین چیزی که به نظر من این مسأله به ما تحمیل میکند این است که خودمان را در نور دیگری نگاه کنیم. دیگر نه من آن دانشجوی سابق هستم که کفش و کلاه برد ایران و نه شما آن پیشمرگه‌ای هستید که آشپزی میداد و جنگ میکرد و نه آن معلمی است که اینکار را میکرد. ما کمونیستهای متشکل این دوره زمانه‌ایم. من فکر نمیکنم هیچکدام از شما، تأکید میکنم هیچکدام از شما، در اینکه روی یک چارپایه برود و حقیقتی که راجع به جامعه میدانند را به زبانی که مردم میدانند توضیح بدهد کم و کسری داشته باشد. کم هم داشته باشد می‌رود و نگاه میکند چه چیزهای دیگری باید اضافه کند. من معتقدم که کسانی که در این دوره زمانه می‌آیند و عضو یک حزب مارکسیستی میشوند، عضو یک حزب کمونیستی میشوند که هدفش آن چیزهایی است که ما در برنامه‌مان نوشته‌ایم، این

جماعت، از راه کارگر گرفته تا مستعفیون خودمان، همین است. اینها از اینکه حزب کمونیست کارگری روزنامه عامه فهم داشته باشد و کمونیست‌هایی که میتوانند تنوری بنویسند میتوانند بروند سر خیابان و طوری حرف بزنند که مردم بفهمند، ناراضی هستند. مثل مسابقه دوچرخه سواری است که یکدفعه یکی از دوچرخه سوارها فرار میکند و با دوچرخه از بقیه جلو میزند و میرود. بقیه ناراحت میشوند از اینکه چرا این دارد میرود میگویند قاطی ما بمان. میگویند این فرهنگ چپ را نگهدارید، میگویند از ما نکنید، دارند برایت پشت پا میگیرند چون میبینند این حرکت ما بستر اصلی چپ را میبرد آنجا و از فردا ایشان کارهای نیست.

رفقا این اتفاق افتاده است. هفتاد و خرده‌ای آدم با هشتاد و پنج خط از ما جدا شده اند... و یدالله خسروشاهی میگوید فرصت تاریخی مناسبی فراهم آمده است که من چنین کنم. آیا واقعا فرصت مناسبی است؟ تو منتظر بودی که جعفری از حزب کمونیست کارگری بیرون بیاید؟ تا بحال که این فرصت تاریخی در حزب ما بود، چرا به آن احترام نمیگذاشتید؟ چرا به این حزب احترام نمیگذاشتید، حزبی که ترکشی به آن خورده و یک تکه‌اش در زمین شما افتاده و شما ذوق زده شده‌اید که به به الان میشود یک حرکتی انجام داد؟ خوب این حزبی که فقط در خارج کشور ده برابر اینها (مستعفیون) آدم جدی سیاسی دارد چرا به احترامش کلاهتان را از سر برنمی‌دارید؟ چرا میگویند نمیتواند؟ شما فرصت تاریخی گیر آورده‌اید اما ما با ده برابر این نیرو هیچ نیستیم و نمیتوانیم کاری بکنیم؟

به نظر من اینها را باید سریعا پشت سر بگذاریم. ما باید به سمتی برویم که هر کمیته کشوری‌مان، هر عضو حزمان خودش را رهبر یک اتفاق مهم بداند و آهم اینکه ما میخواهیم برویم مردم را بیاوریم. میخواهیم مردم را بیاوریم و مردم هم میتوانند بیایند. بگذارید همین جا یک نکته را بگویم. ما نمیخواهیم به کسی کلک بزنیم. ما فرقه فلان نیستیم که مثلا در فرودگاه دایره زنگی میزنیم و سرمان را میترشایم که پول جمع کنیم. ما آمده‌ایم حقایق را میگوئیم و این حقایق بیخود نیستند. من فکر میکنم خاصیت آدمیزاد این است که اگر بیکار نباشد، اگر مورد اهانت نبوده باشد، در آن لحظه‌ای که خودش است بدون فشار، بدون فشار بدهی، بدون فشار معاش، بدون فشار عصبی، بدون تحقیر وقتی به زندگی خودش و دیگران فکر میکند، خوبی آدمها را میخواهد. ما به ذات پاکی که میتواند در دل هر انسانی باشد دست میبریم و میگوئیم ما بیا. به جای اینکه بر پایه ناسیونالیسم، بر پایه حماقت ملی‌ات با آن جریان دیگر متشکل شوی به شرف انسانی‌ات فکر کن و با ما متشکل بشو. چرا میخواهی قومیتت وجه مشخصه‌ات باشد؟ بگذار انسانیتت وجه مشخصه‌ات باشد. به کسی کلک نمی‌زنیم. ما داریم برنامه‌مان را میبریم میگوئیم تو میگوئی نمیشود، من میگویم میشود و اگر تو بیانی آسانتر هم میشود. میخواهیم طب را و خیلی چیزهای دیگر را مجانی کنیم. میخواهیم تفاوت مادی انسانها را از بین ببریم. میخواهیم هر کسی هر چه که میخواهد باشد، هر چقدر که میخواهد کار کند. میخواهیم همه انسانها خودشان را با هم برابر بدانند و میخواهیم همه خوشحال و خوشبخت باشند. آیا با این مشکلی داری؟ ۹۹ در صد آدمها همین را میخواهند مگر اینکه کسی از نظر فکری بیمار باشد. ممکن است واقعا عده‌ای از نظر روانی نمیتوانند خوب باشند، که من شک دارم اینطور باشد، وگرنه هر مادری، هر آدمی، هر پدری، هر کس که در زندگی‌اش ده دقیقه به حق و حقیقت و انصاف فکر کرده فوری درک میکند

آدمها باید قبل از آن به سطح بالایی از شعور رسیده باشند. چون میتوانند وطن پرست باشند و وضع اقتصادی و معیشتی‌شان از این بهتر باشد، میتوانند مذهبی باشند و وضعیتشان از این بهتر باشد، میتوانند اصلا به سیاست کار نداشته باشند و وضعیتشان از این بهتر بود. اگر کسی کار و زندگی‌اش را گذاشته و میگوید من برای این عقاید برابری طلبانه میخواهم تلاش کنم فی‌الحال جزء نخبگان این جامعه است و اگر این نخبگان آنقدر تعدادشان زیاد شده و آنقدر آن پایه و فرماسیون سیاسی‌شان طی بیست سال گذشته، بیست سالی که داریم اینکار را میکنیم، محکم شده است، میتوانند این اعتماد به نفس را به ما بدهد که ما میتوانیم یک حزب بزرگ سیاسی بسازیم و نگذاریم صحنه برای احزاب بورژوازی خالی باشد. چه کسی گفته است اگر فردا ایران شلوغ شود باید حزب کودتاجیهای طرفدار امریکا و پینوشه‌های ایران را داشته باشیم و یک عده لیبرال که همیشه مرغ عزا و عروسی‌اند و همیشه قرار است آخر سر ارتش کودتا کند؟ همیشه قرار است در آخر این پروسه آنها سه تا تبعیدی بدهند و ما بیست و پنج هزار اعدامی؟ چه کسی گفته باید اینطور باشد؟

به نظر من ما میتوانیم این بار که در ایران شلوغ میشود یک حزب سیاسی داشته باشیم که کارگران بگویند این حزب در امیالش از بلشویکها رادیکالتر است. آزادیهایی که میخواهد فوریت و وسیعتر از هر کمونیسمی است که قبل از آنها بوده است. میگویند نگاه کن شهر را روی سرشان گذاشته‌اند، در ارتش هم نفوذ دارند. نیرویشان بالای کوه متشکل است و اگر حزب فلان رویش را زیاد کند ممکن است اصلا شهر را به زور بگیرند. چه کسی گفته ما اجازه نداریم؟

رفقا به اینهایی که مبصر حرکات ما هستند گوش ندهید. میگویند اجازه ندارید دست به قدرت سیاسی بزنید. باید گفت به شما چه مربوط؟! همین مبصرهای ما تا به حال به سوسیال دمکراتها نگفته‌اند شما اجازه ندارید دست به قدرت ببرید، اینها قبول دارند سوسیال دمکراتها و تونی بلر و مارگارت تاچر در انتخابات با ۱۲٪ از آراء کسانی که در انتخابات شرکت کرده‌اند قدرت را بگیرند و هیچ ایرادی به این ندارند. در مقابل سعی میکنند گروه فشاری باشد روی آنها و گروه فشاری باشد که "ان جی او" درست کند یا آنها را به چپ بچرخاند. ولی من و شما وقتی میگوئیم این بخش از جامعه میتواند قدرت را بگیرد و این قانون کار، این قانون خدمات اجتماعی، این ملاکهای فرهنگی را برقرار کند، فوری میگویند نه نمیشود. خوب است اگر اینها راست و صریح به ما بگویند نمیگذاریم، خوب است اگر بیایند و حرفشان را بزنند، بگویند نمیگذاریم، مثل حرفی که آمریکا به ما میگوید. اما اینها در دیپارتمانی کار میکنند که میگویند نمیشود، اجازه نداری! اما سیا میگوید نمیگذارم، پنتاگون میگوید نمیگذارم. ما هم میگوئیم خوب شما سعی‌تان را بکنید ما هم سعی‌مان را میکنیم. نه ویت کنگ با ارتش آمریکا تعارف داشت و نه ارتش آمریکا با ویت کنگ تعارف داشت. جنگشان را میکردند. این وسط یک عده هستند که میگویند ما از شما نیستیم، ما هم‌ریشه هستیم، بیشترشان همان پسر خاله‌ای هستند که با هم کشتی میگیرند. اینها آمده‌اند و میگویند نمیشود، زود است، توهم است، خود بزرگ بینی است، در تنوری مارکسیسم نیست، مارکس هم اگر الان زنده بود به شما فحش میداد. میگویند لنین مخالف کسب قدرت بوده است! میخواهم بگویم به حرف اینها نباید گوش کرد. باید به اینها گفت من دارم از لیگ شما، از دسته و باشگاه شما بیرون میروم. یک علت اصلی ناراحتی این

باید میشکستیم تقدس داخل کشور است. ما می‌خواهیم قدرت را در ایران بگیریم، یادتان باشد، ما می‌خواهیم قدرت را در ایران بگیریم و فکر میکنیم طبقه کارگر ایران باید حرکت کند و این حزب میتواند در رأس این طبقه کارگر قدرت را بگیرد. ولی این به معنی تقدس داخل نیست. این برای ما معنی ساختن حزبی است که بتواند این نقشه را پیاده کند.

جزء لایتنجای حزب کمونیستی دوران ما، آخر قرن بیستم، در عصر ماهواره ها، در عصر اینترنت، در عصر دنیایی که یک دهکده جهانی شده این است که همه جا حضور داشته باشد و بخصوص در مرکز تمدن غربی حضور داشته باشد. تشکیلات خارج کشور ما، تشکیلات تبعیدیها نیست. تشکیلات "فعلا خارج هستیم بعدا میرویم داخل" نیست. ممکن است من به خودم اینطور نگاه کنم، این اشکالی ندارد. ولی تشکیلات خارج کشور ما باید آن نیروئی باشد که اگر فردا حزب کمونیست کارگری در تهران قدرت را گرفت جرات نکنند از سازمان ملل قطعنامه برای کوبیدن و بمباران نابود کننده تهران بگذارند. دنیا را در خانه خودشان روی سرشان خراب کنیم. در این بیست سال کوبا را بیچاره کردند. حزب کمونیست کارگری نباید اجازه بدهد این را تکرار کنند. باید نیروئی را در جهان داشته باشد که مردم را بیرون می‌آورد و امروز جوانه‌های این نیرو را اینجا میبینیم.

رفقا! لطفا کسی که در خارج کار میکند نگران داخل نباشد. اگر می‌خواهد با کمیته داخل کار کند خوب عضو این کمیته شود ولی کسی نگران چیزی نباشد. اگر کسی در خارج کار میکند وظیفه اول او این است که در خارج آن کارهایی که باید انجام شود را به بهترین وجه انجام دهد. خودتان می‌گویند ۱۱۰ هزار ایرانی اینجا هستند، من به خود آلمانی‌هایی که دلشان با ماست کاری ندارم، این محیط باید محیطی باشد که بنظر بیاید حوزه حزب کمونیست کارگری است. به نحوی که هر دانشجویی می‌خواهد به آلمان بیاید رژیم مجبور باشد به او بگوید آنجا نرو جزء این حزب کمونیست کارگری! این وضعیتی بود که کنفدراسیون داشت، میگفتند میروی خارج نرو با کنفدراسیون! امروز هم باید به هر کسی که به خارج می‌آید بگویند آنجا با حزب کمونیست کارگری نرو! مواظب باش ما جاسوس داریم و میفهمیم! باید وضع اینطور باشد بگویند خارج یعنی حزب کمونیست کارگری. این عملی است و راستش فقط بدست ما عملی است. گروههای دیگر نه قصدش را دارند نه توانش را دارند، نه سیاستش را دارند، نه ایدئولوژیش را دارند، نه شعورش را دارند نه خطش را دارند و نه مردم حاضرند که حوزه نفوذ آنها بشوند. ولی این سازمان برابری طلب، آزادیخواه، انساندوست امکانش را دارد کاری کند که هر کسی در خارج است، یا بخش عظیمی از آنها، بنا به تعریف بگوید من با حزب کمونیست کارگری هستم. منتهی فقط آدمها در خارج نیستند. نهادها، کتابها، مجلات، رادیوها، انتشاراتی‌ها، کانونهای خارج کشور باید در دست ما و جولا نگاه ما باشد. کاری که داریم شروع میکنیم. چه آنهایی که موجودند و چه آنهایی که خودمان ایجاد میکنیم. و وقتی دو سال دیگر به اروپا و امریکا نگاه میکنند بگویند از هر طرف میچرخد میخوری به تخت سینه حزب کمونیست کارگری. بگویند این روزنامه را میبینی که یک میلیون تیراژ دارد مال اینهاست، سردبیر آن عضو اینهاست. یا اینکه مثلا این شبکه رادیوها را میبینی؟ مال اینهاست. هر کس از همان آتی که یکی در فرودگاه پیاده میشود تا وقتی به تهران

که اگر این امکان بود که این حزب برنامه‌اش را پیاده میکرد واقعا چه دنیای بهتری بود. ما می‌خواهیم برویم و به انسانیت آدمها، به مساوات‌طلبی‌شان، به شرفشان، به نوعدستی‌شان متوسل شویم که بیایند در یک حزب سیاسی رزمنده که بتوانند قدرت را از یک عده‌ای بگیرند و یک جامعه دیگری را پیاده کنند و مردم با ما می‌آیند.

کسی به این دلیل با ما نمی‌آید برای اینکه قرار است وزیر شود چون خیلی شک دارد این حزب بتواند به این زودیا کسی را وزیر کند. با این حزب نمی‌آید چون همین الان ممکن است در دولت محلی پستی به او بدهند. با این حزب نمی‌آید چون سریع در بورس قرار میگیرد. کسی که با این حزب می‌آید میداند که با یک حزب خلاف جریان می‌آید. ولی میداند عده بیشتری هم میتوانند بیایند. ما نماینده این ترفیخواهی و انسانیت آدمها هستیم و به نظر من هزاران نفر میتوانند با ما بیایند. مشکلی اگر هست سر این اتصالی است که ما باید با این هزاران نفر برقرار کنیم. و ما این را یاد نگرفته‌ایم و این بخاطر بخشی از همان تاریخچه‌مان است. بطور واقعی ارث و میراث آن جنبش چپ چریکی هنوز روی ما سنگینی میکند. اگر ما شاخه‌ای از حزب کمونیست فرانسه یا حزب کمونیست ایتالیا بودیم اینها را بلد بودیم و برایمان هیچ مسأله‌ای نبود که چگونه کمیته محلی درست کنیم، چگونه در خانواده‌ها کار کنیم، چگونه در میان جوانها کار کنیم، چگونه در میان زنان کار کنیم، چگونه به طرق مختلف در میان افشار فرودست کار کنیم. چگونه در سطح قانونی و چگونه در شرایط مخفی کار کنیم. ولی ما از یک مشی آمده‌ایم که هر قدمی که خواستیم به سمت مردم برداریم یک عده مریخی، فرقه‌ای، درحاشیه جامعه ایراد گرفتند و ما هر قدممان را ده دفعه گز کردیم تا قدم بعدی را برداشتیم. وقتی خواستیم از جان آدمها دفاع کنیم گفتند قهرمانی لازم است. وقتی خواستیم از شادابی فعالیت سیاسی صحبت کنیم گفتند لیبرالند، سوسیال دمکرات شده‌اند چون گفته‌ایم باید فعالیت سیاسی برای مردم لذت بخش باشد و آنها راحت باشند. گفتیم کسی را ۱۸ سال به جنگ نبرید، گفتند پاسیو شده‌اند. هر یک قدمی که ما به این سمت آمدیم در نتیجه یک چک و چانه زدن با یک سنت قوی ریاضت‌کشی و فرقه‌ای چپ بوده که ویژه برخی از کشورهاست و کشورهای اسلامی بیشتر! و ما داریم از آن سنت بیرون می‌آینم، اما به نظر من سرعت بیرون آمدنمان از آن سنت کافی نیست. خیلی سریعتر از اینها ما باید آدمهائی شویم مسلط به کارمان، سخنور، با یک روتین از پیش تعیین شده که میتوانیم برویم سراغ آدمها، آنها رابه خط مشی خود جلب کنیم، اگر نیامدند دوباره و دوباره سراغشان برویم، رابطه‌مان را با آنها نگه داریم، روزنامه بسازیم، رادیو درست کنیم، میتینگهای بزرگ بگذاریم. این باید روش ما باشد. جلسات پچ پچ و کارهای فرقه‌ای برای همان کسانی که این کارها را دوست دارند. ما باید از لاک خودمان بیرون بیاییم. به نظر من آلمان نمونه تشکیلاتی است که این استعداد، که میتواند اینطور باشد، را از خود نشان داده است. تشکیلاتهای دیگر حتی این درجه از پیشرفت را ندارند. به نظر من بحث حزب و جامعه یا حزب و قدرت سیاسی برای ما هنوز بحثی تئوریک است. هنوز خیلی در غبار است و اهمیت عملی آن روشن نیست.

یک نکته دیگر می‌خواستم حرفم را با آن تمام کنم بحث خارج کشور است. رفقا! یکی از آن دیدگاههایی که باید به جنگش میرفتیم و دگمی که

عده‌ای در ایتالیا آنرا پخش میکنند. می‌خواهم بگویم قدرت برای ما تعیین کننده است و این علامت فساد نیست. قدرت علامت فساد نیست. این حرفهای پدر بزرگی جبهه ملی‌چی‌ها است که بلد هستند وقتی نوبت کمونیستها میشود آنرا بگویند وگرنه هیچ مشکلی ندارد دکتر شایگان رئیس جمهور شود. مشکلش این است که مبادا شما بخواهید نخست وزیر شوید. که مبادا شما بخواهید کشور را بگیرید. آنجا یادش می‌افتد که قدرت فساد می‌آورد، که کمونیستها سنتا دیکتاتورند، که کیش شخصیت وجود دارد، گویا کیش شخصیت در حزب لیبر انگلیس وجود ندارد! یا برای مثال می‌گویند عصر دیکتاتورها تمام شده است. گویا از اینکه عصر دیکتاتورها تمام شده منظورشان ما هستیم. تمام کشورهای جهان از آمریکای لاتین تا آسیای جنوب شرقی دیکتاتوری دست راستی، دست ساز آمریکا بودند که در واقع این عصر تمام هم نشده است. اما گویا چون شوروی شکست خورده عصر ما هم شکست خورده است. اینها همه تبلیغات است و وظیفه ما این است این تبلیغات را خیلی سریع کنار بزنیم و کاری که می‌خواهیم را انجام دهیم.

فرصت ما هم تا ابد نیست. سن ما هم دارد بالا میرود. نیرو گرفتن از جوانها به جای خودش، اما هرکدام از ما دوست دارد در دوره حیات خودش کار منم ثمری انجام داده باشد.

توصیه من به رفقای که الان عضو حزب کمونیست کارگری میشوند این است که خودشان را با مارکسیسم آشنا کنند. هیچکس موظف نیست کادر این حزب بشود. میتواند عضو حزب باشد و همانقدری کار کند که دوست دارد اما به نظر من ما احتیاج داریم. راستش خیلی وقتها مینشینیم و می‌گوئیم نسل بعد از ما در این حزب چه کسانی هستند؟ من نمیشناسم. ما باید این کار را به چه کسانی تحویل بدهیم؟ و این دست رفقای را میبوسد که ده پانزده سال از ما جوانترند و باید با مارکسیسم آشنا شوند. رفقا خواندن مارکسیسم سخت نیست. نه فقط سخت نیست بلکه فوق‌العاده شیرین است. اگر شما می‌خواهید کتاب بخوانید ایدئولوژی آلمانی را بخوانید، مانیفست کمونیست را بخوانید ببینید به هیجانتان نمی‌آورد! به آن زبانی که بیشتر به آن مسلط هستید، بخوانید. به آلمانی بخوانید. مارکس را بخوانید، تاریخ چپ را بخوانید، تاریخ حزب ما را بخوانید و خودتان را برای وظایفی که بزودی روی دوشتان می‌آید، آماده کنید. برای اینکه ادامه‌کاری حزب در گرو این است که مارکسیستهای جدیدی داشته باشد که صحنه را دست بگیرند و حزب را اداره کنند.

به هر حال من خیلی خوشحال شدم که توانستم در جلسه شما باشم. تشکیلات آلمان الان الگوی ماست. یادم می‌آید یک زمانی همه نگرانی ما از تشکیلات آلمان بود. رفقا سیاوش و آذر که دبیر تشکیلات حزب بودند واقعا فداکاری کردند که امروز در این موقعیت هستیم ولی خودتان هم در صحبت‌هایتان گفتید این تازه شروع کار ماست و واقعا باید رفت خانه در آینه نگاه کرد و پرسید آیا واقعا اینکار از ما بر می‌آید؟ خیلی بیشتر از این حرفها از ما بر می‌آید.

موفق باشید

برمیگردد زیر پوشش چتر اینهاست. این عملی است. این وظیفه خارج کشور است. وگرنه کسانی هستند که دارند فکر میکنند در مریوان جوله کنند و کارشان این است. کسانی هستند که به رادیو سراسری برای ایران فکر میکنند و کارشان این است. نتیجه این کار را هم دیدیم. کسانی هستند که دارند به این فکر میکنند که چگونه باید در ایران سازمان مخفی درست کرد و یا رابطه‌مان را چگونه باید با طبقه کارگر تحکیم کرد و نشریه تنوریک را چه باید کرد.

تشکیلات خارج ما اگر تشکیلات خارج کشور ماست باید تشکیلات خارج کشور یک چنین حزبی باشد و این نقش را برای خود قائل باشد. به نظر من سرتان را بلند بگیرید، خارج کشور هم یک جانی در این دنیاست. آلمان یک جامعه مهم دنیاست، ما که نرفتم اتیوپی فعالیت کنیم. وحدت دو آلمان دنیا را بهم ریخت. آلمان بعد از جنگ سرد یکی از مهمترین کشورهای جهان است. اگر ما در این چهار پنج کشور آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان در محیط سیاسی ایرانها و در محیط سیاسی خود این کشورها وزنه‌ای باشیم دیگر نمیتوانند ما را تکان دهند.

رفقا اگر تا بحال عبدالله اوجلان را نکشیده‌اند بخاطر نفوذش در ترکیه نیست بخاطر نفوذش در آلمان است. می‌خواهم بگویم دنیا بهم وصل شده است. هیچ نیروی در ایران که فقط مال ایران باشد به قدرت نمیرسد. مردم ایران هم گیج نیستند. نگاه میکنند می‌گویند اگر تو خیلی نیروی چرا کسی از تو حرف نمیزند، چرا نیستی؟ فقط سر کوچه ما هستی؟ هیچ نیروی که جنبه بین‌المللی قوی نداشته باشد، حضور جهانی قوی نداشته باشد شانس جلب توجه مردم در ایران را ندارد.

این خلاصه حرفهایم بود. میتوانیم مشخص‌تر راجع به جنبه‌های عملی آن صحبت کنیم اما حرف اساسی من در یک جمله این است: رفقا باید هر کدام از ما حواسمان باشد که این حزب یک منحنی را طی کرده و این منحنی باید تا آخرش طی شود. شاید همه مراحلش برای همه ما به یک اندازه برنامه ریزی شده و مطابق نقشه پیش نرفته است. شاید خیلی از ما خودمان را در شرایطی پیدا کردیم و سعی کردیم عکس‌العمل درست به خرج بدهیم. ولی بطور واقعی رگه‌هایی از یک طرح، یک نقشه در کار ما هست.

ما می‌خواهیم یک حزب مارکسیستی در ایران درست کنیم، یک حزب کارگری کمونیستی در ایران درست کنیم، یک حزب کارگری کمونیستی که وسط عالم سیاست باشد که شانس دست بردن به قدرت سیاسی و تعیین تکلیف از بالا را در جامعه داشته باشد. وقتی کار ما به مثابه یک حزب به سرانجام رسیده باشد، تا قبل از آن باید در این جهت تلاش کنیم و فکر میکنم هنوز به آنجائی که آن حزب سیاسی باشیم نرسیده‌ایم. اما برگشتن و گذشته را نگاه کردن که از ما میخواهند، به نظر من اشتباه است. برگردیم ببینیم چه شد پارسال اینطوری بود. ما قدم به قدرت گذاشتیم. حزب کمونیست کارگری در دفاع از مارکسیسم خیلی پرونده قویتری دارد تا نشریه نقد که فکر کنم در فرانکفورت در می‌آید. برای اینکه اگر این حزب جانی در دفاع از مارکس چیزی بگوید در تمام کشورهای جهان می‌گوید، به چندین زبان می‌گوید. شما ترجمه ایتالیایی برنامه را دیده‌اید؟ ترجمه ایتالیایی برنامه وجود دارد و